

مطالعه کیفی تجارب مردان و زنان طلاق گرفته از عوامل فرهنگی زمینه‌ساز طلاق

آذر قلی‌زاده، استادیار، گروه مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی، دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان

امیر حسین بانکی پور فرد، استادیار گروه الهیات دانشگاه اصفهان

زهرا مسعودی‌نیا، کارشناسی ارشد، مدیریت فرهنگی، دانشگاه آزاد اسلامی اصفهان*

چکیده

فرهنگ یک ملت، شکل‌دهنده پیکره آن ملت و تعیین و تنظیم‌کننده ارزش‌ها، باورها، هنجارها و رفتارهای مردمان آن است. در رابطه با طلاق و عوامل پدیدآورنده آن نیز، عوامل فرهنگی به شکل مستقل یا زمینه‌ساز سایر عوامل مسبب طلاق، در افزایش یا کاهش میزان آن بسیار حائز اهمیت است. در این راستا، بررسی کیفی "تجارب مردان و زنان طلاق گرفته، از عوامل فرهنگی زمینه‌ساز طلاق" به عنوان گام مهمی در شناخت و پیشگیری از طلاق در کشور، هدف اصلی این پژوهش است. این پژوهش به صورت کیفی، از نوع پدیدارشناسی انجام گرفت. مشارکت‌کنندگان در این پژوهش 16 نفر از مردان و زنان طلاق گرفته شهر اصفهان بودند که با استفاده از روش نمونه‌گیری هدفمند از نوع گلوله برفی انتخاب شدند و اطلاعات، از طریق مصاحبه عمیق جمع‌آوری و به روش استیویک-کولایزی-کن تجزیه و تحلیل شد. تعداد 450 کد استخراج گردید و با شناسایی وجوه اشتراک کدها، تعداد آنها به 52 عدد و سپس به 16 عدد کاهش یافت. سپس دسته‌بندی مفاهیم استخراج شده از آنها در چهار سطح تا رسیدن به نتایج شامل چهار مضمون ادامه یافت. براساس مفاهیم به دست آمده؛ عوامل فرهنگی زمینه‌ساز طلاق شامل چهار زیرمجموعه: الف- "عدم پابندی به ارزش‌های مذهبی و اخلاقی"؛ ب- "عدم پابندی به ارزش‌های اجتماعی"؛ ج- "ناهنجاری‌های فرد و خانواده" و د- "تفاوت در خرده فرهنگ‌هاست". یافته‌های پژوهش نشان داد که در کدبندی الف: کم‌رنگ شدن ارزش‌های اخلاقی- دینی و عدم پابندی به آنها در ارتباط با جنس مخالف و در قسمت ب: افزایش توقعات، انحرافات و نارضایتی جنسی، تغییر در نقش‌های جنسیتی، تأثیر منفی رسانه‌ها و وجود باورهای نادرست در فرد، همچنین در قسمت ج: فقدان آمادگی و مهارت در فرد و خانواده برای انتخاب و زندگی مشترک، فقدان مهارت جنسی، عدم توانایی برای حل مشکل و تعارض در زوجین، فرهنگ تحمیل در انتخاب همسر، قدرت طلبی و سلطه‌گری در خانواده و فرهنگ اقتصادی نادرست و در نهایت، در کدبندی د: تفاوت در خرده فرهنگ‌ها و عدم کفویت زوجین در زمینه‌های مختلف، در بروز اختلاف زناشویی و طلاق آنها مؤثر بودند. یافته‌ها همچنین بیانگر آن بود که فرهنگ حاکم بر جدایی، روند طلاق را از مسیر صحیح و مطلوب خود خارج نموده، ضمن وارد کردن آسیب روحی، شخصیتی و جسمی بر زوجین، آن را به واقعه‌ای خصمانه، دامنه‌دار و برگشت‌ناپذیر مبدل ساخته است.

کلید واژه‌ها: طلاق، فرهنگ، عوامل فرهنگی

Email:

* نویسنده مسؤول: 09131669396

z.masoudinia@gmail.com

مقدمه

خانواده، سلول اصلی سازنده اجتماع، نخستین نهاد اجتماعی است که سلامت فرد و بقای جامعه در گرو سلامت و پایداری آن است. اگرچه ازدواج به عنوان پیش شرط تشکیل خانواده، زمینه را برای پیوند و اتصال نسل‌های متوالی فراهم آورده و موجب تثبیت و انتقال فرهنگ جامعه از نسل گذشته به نسل جدید می‌شود، با این حال، خانواده‌ها همواره قادر نیستند تا کنش‌های متقابل اجتماعی اعضایشان را به صورت پیوسته به سمت هدفی خاص هدایت نموده و انسجام گروهی خانواده را حفظ نمایند. در این وضعیت، اختلافات خانوادگی می‌تواند به گسست پیوند اجتماعی ازدواج و وقوع طلاق منجر و زمینه فاصله و گسست نسل‌ها و آسیب فرهنگ‌ها را فراهم سازد. طلاق به عنوان مبعوض‌ترین حلال الهی و آخرین راه‌حل رهایی زن و مرد از یک زندگی متشنج، آسیب‌زا و به بن‌بست رسیده، اکنون به معضلی اساسی و خطری جدی تبدیل شده است که به آسانی هستی خانواده را تهدید نموده، بنیاد بسیاری از زندگی‌های زناشویی؛ به خصوص زوج‌های جوان جامعه را به نابودی می‌کشاند.

امروزه طلاق به صورت مسأله‌ای جهانی توجه بسیاری را به خود جلب نموده است. طی قرن بیستم به دنبال افزایش جمعیت و تغییر در نظام فرهنگی در بسیاری از نقاط جهان؛ به‌ویژه در جوامع صنعتی، میزان طلاق روندی افزایشی به خود گرفته است. افزایش طلاق در بریتانیا، روند موجود در بیشتر کشورهای اروپایی را منعکس می‌کند. آمارها نشان می‌دهد که بالاترین میزان طلاق در دنیا در سال 2007، مربوط به کشور سوئد با 54/9 درصد طلاق است و کشورهای آمریکا، بلاروس، فنلاند، لوگزامبورگ، استونی، دانمارک، بلژیک، استرالیا و جمهوری چک به ترتیب رتبه‌های دوم تا دهم را به خود اختصاص داده‌اند (نیتاریتر وردپرس¹، 2012).

افزایش میزان طلاق، صرفاً به جوامع صنعتی محدود نشده و به عنوان پدیده‌ای اجتماعی- فرهنگی جدید، به سایر

جوامع نیز راه یافته است. در ایران نیز به علل مختلف، از جمله گذر از سنت به مدرنیسم و ناهمخوانی فرهنگ و سنت جامعه با مدرنیسم، وقوع و شیوع طلاق در جامعه معلول عوامل متعددی است که در بستر فرد و جامعه شکل می‌گیرد. نگاهی به وضعیت طلاق در ایران نشان می‌دهد که در دهه‌های اخیر طلاق در ایران روندی رو به رشد داشته است؛ حتی بیشتر از میزان پیش‌بینی شده در برنامه پنج ساله چهارم؛ که از 5.5 درصد رشد پیش‌بینی شده در سال آخر برنامه 1388 به 13/8 درصد رشد در این سال رسیده است (امیدی شهری، 1388: 113)؛ یعنی حدود 2/5 برابر میزان پیش‌بینی شده، طلاق رخ داده است و نسبت به 17 سال گذشته نزدیک به 5 برابر شده است، در حالی که در این مدت ازدواج کمتر از 2 برابر افزایش داشته است.

عوامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و روانی، از جمله مهم‌ترین عوامل مؤثر بر افزایش طلاق هستند. در این میان، از میان عوامل زمینه‌ساز طلاق، به نظر می‌رسد به دلیل اهمیت فرهنگ و نقش اساسی آن در طرز تفکر، شیوه رفتار و سبک زندگی افراد یک جامعه، عوامل فرهنگی به عنوان اصلی‌ترین و ریشه‌ای‌ترین؛ اما پنهان‌ترین عوامل زمینه‌ساز طلاق باشند. نقش عوامل فرهنگی در پیدایش و افزایش طلاق هم به‌طور مستقیم و هم به‌طور غیرمستقیم و زمینه‌ساز برای پیدایش سایر عوامل مسبب طلاق است. با این همه، این نقش تعیین‌کننده همواره مورد غفلت واقع شده و بیشتر به سایر عوامل روبنایی که در بیشتر موارد خود زائیده همان عوامل فرهنگی هستند، پرداخته شده است.

لذا از آنجا که آسیب‌های پس از اجرای طلاق نیز جامعه را از لحاظ فردی، اجتماعی و فرهنگی با مشکلات متعدد روبه‌رو می‌سازد که حل نمودن هر یک از آنها آسان‌تر از حل معضل طلاق نیست، بجاست به‌طور جدی با انجام پژوهش‌های جامع پیرامون این دسته عوامل، به حل این معضل اساسی از جامعه پرداخته شود. با عنایت به این مهم، در این مقاله ضمن جمع‌بندی عوامل فرهنگی طلاق براساس

¹ www.nitawriter.wordpress.com

ناپایداری و گذرایی احساسات عاشقانه دربردارد (امیدی‌شهرکی، 1387: 76).

ب) آرمان‌زدگی

در کنار تغییر نگرش نسبت به ازدواج، نگاه غیرواقع‌بینانه نسبت به زندگی؛ یعنی آرمان‌زدگی نیز شایان توجه است. هرچند آرمان‌زدگی تأثیر مهمی در حرکت‌آفرینی و موفقیت دارد؛ اما آرمان‌زدگی به معنای نگاه افسانه‌ای و غیرواقع‌بینانه به زندگی می‌تواند به افزایش سطح انتظارات و یاس و سرخوردگی بینجامد. "حاصل ضرب آرمان‌زدگی و الگوی سبک زندگی در انتخاب همسر آن است که امروزه جوانان ما آرمان‌های خود؛ به‌ویژه اهداف مادی را از ازدواج می‌خواهند. برخی کارشناسان معتقدند که فاصله آرمان‌ها و واقعیت‌ها در کشور ایران بیش از هر کشوری است. نتیجه آنکه دختر و پسر با ورود به زندگی مشترک با واقعیت‌هایی مواجه می‌شوند که با تصویر آرمانی آنان فاصله بسیار دارد و این خود نقطه آغاز ناملايمات زندگی و اختلافات زناشویی است" (قاسم‌پور، 1387: 10).

پ) افزایش سطح انتظارات مادی و غیرمادی

افزایش توقعات غیرواقعی از ازدواج و سپس از زندگی مشترک و یکدیگر، بر روابط عاطفی زوجین مؤثر و عامل بسیاری از ناسازگاری‌ها و جدایی‌هاست. این توقعات ممکن است در زمینه مالی، عاطفی و غیره باشد. "توقعات بسیار اغلب ناشی از نازپروردگی، چشم و هم‌چشمی‌ها، نگاه کردن به زندگی دیگران و کوچک‌به‌حساب آوردن همسر است و حاصل آن جز ناکامی و پریشانی نیست" (فائمی، 1386، 252). امروزه زن و مرد از احساس عمیق ناسپاسی رنج می‌برند. تعهدات کاری و مالی بیش از حد که به خستگی جسمی و روحی می‌انجامد، پیامد دیگر افزایش سطح مطالبات از زندگی زناشویی است که ممکن است زن و شوهر را به جدایی بکشاند.

ت) کاهش حساسیت فرهنگ عمومی نسبت به طلاق

پژوهش‌ها و نظرهای صاحب‌نظران، سعی شد با شناخت و بررسی عوامل فرهنگی زمینه‌ساز طلاق در شهر اصفهان، راهکارهایی نو و مؤثر برای پیشگیری و رفع این معضل فرهنگی - اجتماعی ارائه گردد.

ادبیات و پیشینه پژوهش

از آنجا که بر طبق تعریف، فرهنگ؛ کلیت درهم تافته باورها، ارزش‌ها، آرمان‌ها، دانش‌ها، هنرها، متون، آداب و اعمال جامعه و مشخص‌کننده ساخت و تحول کیفیت زندگی است و خود شامل عناصر مادی و معنوی اعم از ارزش‌ها و هنجارها؛ یعنی سنت‌ها یا رسوم اخلاقی، شیوه‌های قومی و قوانین است؛ لذا فرهنگ حاکم بر یک جامعه را می‌توان معنابخش روابط و تصمیمات افراد آن جامعه دانست؛ که چگونگی پیدایش و استمرار پدیده‌های اجتماعی، از جمله ازدواج و خانواده وابسته به آن است. ارزش‌ها، معیارهایی برای ارزیابی اعمال و پیامدهای آن و در نهایت تصمیم‌گیری و مدیریت تعاملات اجتماعی در حوزه‌های مختلف زندگی افراد هستند که تعاملات خانوادگی و روابط زناشویی یکی از مهم‌ترین این حوزه‌هاست. تغییر در ارزش‌ها و هنجارها در جامعه می‌تواند استحکام خانواده را تقویت یا تضعیف نماید. با بررسی مطالعات انجام گرفته در این حوزه، عوامل فرهنگی زمینه‌ساز طلاق به شرح زیر است:

الف) تغییر نگرش نسبت به ازدواج

تغییر در نگرش نسبت ازدواج از مهم‌ترین عوامل افزایش میزان طلاق به شمار می‌آید. به تعبیر برخی جامعه‌شناسان؛ از جمله کوپر¹ (1985)، خانواده و ازدواج در دیدگاه جدید غربی از یک "نهاد" به "مصاحبت" مبدل شده است. در نگاه زوج جوان ازدواج قراردادی است که با گزینش کاملاً آزادانه و بر مبنای عشق رمانتیک استوار می‌گردد. چنین مفهومی از ازدواج خود مفهوم طلاق و گسست زناشویی را با توجه به

¹ kuper

مرتبط باشند، میزان طلاق بالاتر خواهد بود." (سایینی^۱، 1995: 519) مقام معظم رهبری - مدظله - در این رابطه می‌فرمایند: این حجابی که اسلام درست کرده است، این نگاهی که اسلام منع کرده است، این معاشرتی که اسلام ممنوع قرار داده است، برای این است که شما دل‌هایتان روی یک نقطه متمرکز شود. هم خانم‌ها و هم آقایان این‌ها را شارع مقدس برای حفظ خانواده، برای ماندگار شدن این بنای مهم تحکیم و تشریح کرده است (حاج‌علی‌اکبری، 1387: 148). پاریس و لاکسی^۲ (1991) نیز در پژوهشی با بررسی طولی رضایت زوجین دریافتند که آزادی و روابط جنسی خارج از محیط زناشویی در عدم سازگاری مؤثر است. همچنین، آنها از جمله موارد مهم در فروپاشی خانواده‌ها را سقوط ارزش‌های مذهبی و اخلاقی دانسته‌اند.

ج) تأثیر منفی رسانه‌ها

رسانه‌های جمعی به‌ویژه رسانه‌های شنیداری و غیرمعامل به دلیل کارکرد متنوع خود و ایجاد تغییرات پیوسته، به تدریج جای ارتباط فردی از نوع چهره به چهره را گرفته و توانسته‌اند فضای انفرادی را به جای فضای جمعی و اجتماعی خانواده حاکم کنند؛ به طوری که گسترش تکنیکی رسانه‌های شنیداری و رایانه‌ای، ارتباط مستقیمی با فردگرایی و دوری از گروه نشان می‌دهد. آمارهای رسمی نشان می‌دهد که میزان مشاهده تلویزیون توسط افراد ایرانی نزدیک به چهار ساعت و نیم در روز است. این میزان بسیار زیاد است و می‌تواند به کاهش فضای گفتگو و در نتیجه ایجاد فاصله عاطفی و هیجانی و همچنین فاصله شناختی میان اعضای خانواده منجر گردد. این روند به افزایش فردگرایی و کاهش جمع‌گرایی می‌انجامد که خود عامل مهمی در تلاشی انسجام خانواده‌هاست (پورحسین، 1386: 195).

در بین تغییرات ارزشی و هنجاری، ریخته‌شدن قبح طلاق به‌طور چشمگیری قابل ملاحظه است. به‌نظر زیبایی‌نژاد؛ احساس می‌شود از قبح طلاق کاسته شده است. برخی تحلیلگران با تحلیل غلط از رواج طلاق و ارتباط آن با آگاهی زنان از حقوق خود، بر این معضل مهر تأیید نیز می‌زنند. در سال‌های اخیر طلاق به درخواست زنان روبه‌افزایش است (حق‌شناس، 1388: 53).

ث) تغییر فرهنگ مشارکت اجتماعی و نقش‌های جنسیتی

تغییر نگرش در مورد نقش‌های خانوادگی و اجتماعی زن و مرد و تغییر هنجارهای مربوط به الگوی خانواده سنتی (مرد نان‌آور و زن خانه‌دار) نیز از عوامل مؤثر بر افزایش طلاق هستند. تغییر فرهنگ الگوی مشارکت اجتماعی - اقتصادی، از طرفی با توجه به مشارکت زنان در هزینه‌های خانواده، بر توقعات آنان برای مشارکت در مدیریت افزوده و با کم شدن ترس از آینده به دلیل دسترسی به منابع اقتصادی ثابت، از دلهره آنان از آینده، در صورت بروز اختلافات کاسته است (ملک‌زاده، 1387: 265).

ج) روابط آزاد با جنس مخالف و اختلاط ناسالم زن و مرد

اختلاط ناسالم زن و مرد در حوزه‌های مختلف فعالیت اجتماعی، از دیگر زمینه‌هایی است که در تضعیف علایق زناشویی و در نهایت، تزلزل بنیان خانواده نقش محوری دارد و در کنار ضعف کنترل درونی و بیرونی افراد و امکان برقراری روابط آزاد، با توجه به وجود محرک‌های قوی و پرجاذبه‌ای که دو جنس به‌طور طبیعی برای ورود به دنیای یکدیگر دارند، در مرحله اول به ضعف انگیزه تشکیل خانواده و در مرحله بعد به ضعف انگیزه حفظ آن و در نتیجه زوال تدریجی موقعیت خانواده در سطح کلان و بروز تنش، اختلاف، سوء معاشرت، خیانت، طلاق و تجدیدفراش‌های مکرر در سطح خرد خواهد انجامید. "یک مطالعه تطبیقی در 66 کشور نشان داد که هر چه زنان در جامعه بیشتر با مردان

¹ Sabini

² Paris & Lucky

زن دوم بود و این عدم پایداری کمتر در مورد زنان وجود داشت؛ ولی متأسفانه در حال حاضر گاهی گزارش‌هایی مبنی بر روابط غیرقانونی و غیرشرعی که بیانگر عدم پایداری زنان به زندگی زناشویی است، وجود دارد که البته به راحتی نیز قابل اثبات نیست. " (سلماسی، 1390: 44)

د) تغییر هنجار در شیوه‌های همسرگزینی

تغییر در شیوه و سبک همسرگزینی نیز از جمله عواملی است که بر رشد آمار طلاق در جامعه تأثیر گذاشته است؛ زیرا یکی از مهم‌ترین مراحل که نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در سرنوشت خانواده دارد، مرحله انتخاب همسر است. کارشناسان امور خانواده بر این باورند که بسیاری از مشکلات و اختلالات خانوادگی ناشی از شتاب‌زدگی و عدم انجام پژوهش‌های دقیق در مرحله گزینش، ضعف مجاری اطلاع‌رسانی و اعتماد بی‌مورد به اظهارنظرهای واسطه‌ها و اطرافیان، جدی نگرفتن برخی نقاط ضعف مهم یا توجیه آنها، بزرگنمایی برخی ویژگی‌های غیرمهم، کم‌توجهی به اوصاف بایسته، فریبکاری و اغفال آگاهانه و دلداگی و شیفتگی نامعقول در انتخاب نشأت می‌گیرد. مظاهری و همکاران (1388)؛ در پژوهشی با عنوان رابطه سبک‌های همسرگزینی با کیفیت و پایداری ازدواج دریافتند که بیش از 48٪ زوج‌های متقاضی طلاق، یکی از دو سبک "خواستگاری و ازدواج اجباری" و "شیفتگی و ازدواج علی‌رغم مخالفت خانواده‌ها" را به عنوان سبک همسرگزینی خود انتخاب نموده‌اند.

ذ) غلبه فرهنگ استقلال‌طلبی و فردگرایی

غلبه فرهنگ استقلال‌طلبی و فردگرایی نیز، شیوه‌های همسرگزینی را دگرگون و مداخله والدین را در این فرایند کم اثر کرده است. پس طبیعی است والدینی که در فرایند همسرگزینی فرزندانشان نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نکرده‌اند، انگیزه حمایتگری کمتری نیز داشته باشند. کاظمی‌پور (1387)؛ با سنجشی در مورد نگرش جوانان نسبت به ازدواج

از طرف دیگر حضور بی‌قاعده ماهواره و اینترنت در خانه‌ها، ذائقه جنسی را افزایش داده و از جذابیت زن و شوهر برای یکدیگر کاسته است. علاوه بر این، عدم رعایت مرزهای اخلاقی میان زن و مرد؛ از جمله مشاهده تصاویر و فیلم‌های مستهجن به شکل گروهی، سطح حیا را کاهش داده است. استمرار این وضعیت در روابط زن و مرد، در کنار افزایش حضور در مجالس دوستانه و مجالس خانوادگی، بدون رعایت قواعد اخلاقی، به بی‌تفاوتی مرد در مقابل رفتارهای جنسی همسر منجر شده است.

ح) افزایش توقعات، انحرافات و نارضایتی جنسی

در بحث تحولات جنسی لازم است به دو موضوع به طور مجزا توجه شود: اول تغییر در توقعات جنسی که آثار خود را در ناکامی جنسی نشان می‌دهد؛ و دوم انحرافات جنسی که گاه از آن به خیانت در زناشویی هم تعبیر می‌کنند. نارضایتی جنسی که بیشتر زنان و مردان بر اثر شرم و حیا از ابراز آن امتناع می‌ورزند، زیربنای بسیاری مشکلات خانوادگی است. فروتن و جدیدمیلانی (1387) با بررسی شیوع اختلالات جنسی در متقاضیان طلاق در تهران دریافتند که 66/7 درصد مردان و 68/4 درصد زنان از زندگی جنسی با همسرانشان راضی نبودند.

خ) عدم پایداری به همسر و تعدد زوجات

از آنجا که هدف اساسی در ازدواج، سکون و آرامش است، لذا با توجه به فرهنگ حاکم بر جامعه ایرانی، تعدد زوجات به عنوان عامل برهم‌زننده این تسکین و آرامش در بین زوجین، باعث برهم خوردن کانون گرم خانواده و بروز درگیری و در اغلب موارد جدایی زوجین، آن هم با برجا گذاشتن لطمات فراوان برای زن و فرزندان خانواده است. "نکته مهم در بحث عدم پایداری زوجین نسبت به یکدیگر، تفاوتی است که در عصر کنونی به وجود آمده است. در گذشته عدم پایداری به زندگی خانوادگی بیشتر توسط مردان و در قالب اختیار نمودن

پایبندی به سنت‌ها و رسوم اخلاقی در یک جامعه دینی، عامل مهمی در تحکیم روابط خانوادگی است. نقش عنصر اخلاق در استحکام خانواده از مسائلی است که به نظر می‌رسد کارشناسان امور خانواده حق آن را ادا نکرده‌اند. این در حالی است که در شرایطی که حتی دو زوج از جهات گوناگون همسانی دارند، ضعف تربیت اخلاقی می‌تواند به تنهایی باعث از هم پاشیدگی خانواده شود (بستان، 1385: 217). آقاجانی‌مرسا (1384)؛ در بررسی علل طلاق در شهر تهران دریافت که افزایش پدیده طلاق در شهر تهران به علت سست شدن هنجارهای اجتماعی و اخلاقیات مشترک است.

س) کاهش آستانه صبر و سازش‌پذیری

کاهش آستانه صبر، تحمل و سازش در جامعه امروز خود زمینه‌ساز تزلزل خانواده‌هاست. در اخلاق دینی و سنت‌های اخلاقی، بر احساس تعهد و مسؤولیت و صبر و سازش تأکید شده است. همچنین، در گذشته ساختارهای فرهنگی؛ حیا، صبر جنسی و عفت را نهادینه می‌کرد و خانواده را به مثابه نهادی مقدس معرفی می‌نمود که پاسداشت آن پذیرش محدودیت‌ها را ممکن می‌ساخت، اما تحولات فرهنگی سال‌های اخیر، معادله ازدواج را از برقراری یک رابطه مسؤولانه و مقدس به رابطه‌ای شادکامانه و قراردادی تنزل داده است. از این‌رو، زوج‌های کنونی کمتر به حفظ خانواده‌ای تن می‌دهند که روابط فردی آنان را در حد انتظار پاسخ ندهد. در چنین فضایی که فرهنگ حاکم پایان دادن به زندگی ناشاد را مصداق عقلانیت می‌داند، افرادی که بخواهند بر حفظ چنین رابطه زناشویی اصرار ورزند، فشار روانی بیشتری را تجربه می‌کنند (قاسم‌پور، 1390: 6).

ش) کم‌توجهی نسبت به کسب مهارت‌های زندگی

عدم انتقال صحیح شیوه‌های قومی به نسل جدید برای ورود به حیات خانوادگی، به دلیل کم‌توجهی خانواده و نهادهای رسمی، آن هم در عصر جدید و با گسترش خانواده هسته‌ای،

با تأکید بر ازدواج‌های دانشجویی نشان داد که؛ در قالب تئوری آندره شرلین، ازدواج‌ها به سمت غیررسمی شدن پیش می‌رود.

ر) تغییر در الگوی مصرف و فرهنگ اقتصادی خانواده

در کنار این همه، تحول در الگوی سبک زندگی و تغییر الگوی مصرف نیز تبیین‌کننده بسیاری از تحولات در خانواده ایرانی است. تمایز جامعه ایرانی با بسیاری از جوامع غربی در آن است که میزان مصرف در خانواده، تابعی از درآمد خانواده نیست. چه بسا خانواده‌هایی که درآمد ماهیانه‌شان آنها را در زمره دهک‌های پایین جامعه جای می‌دهد، اما رفتار مصرفی آنها، عادات دهک‌های بالاتر را بازگو می‌کند. در جامعه ما میزان رقابت و چشم و هم‌چشمی بالاست و مصرف به یک رفتار هویت‌بخش و هویت‌نما تبدیل شده است. در این‌گونه موارد، خانواده توانایی مقاومت در قبال محرومیت اقتصادی را ندارد و نمی‌تواند متناسب با درآمد خود، رفتار مصرفی‌اش را سامان بخشیده و با وضع موجود کنار بیاید. در چنین حالتی است که اختلافات خانوادگی، خود را نمایان می‌سازد (قاسم‌پور، 1390: 6). لذا میان بینوایی و احساس فقر باید تفاوت قائل شد.

ز) مداخله اطرافیان

ناهنجاری مهم دیگری که موجب درگیری در بین زوجین و از هم‌پاشیدگی کانون گرم خانواده است، دخالت و تحریک حسودان و بدخواهان، جاهلان عالم‌نما و دشمنان زیرک و کینه‌توز است. نتایج پژوهش نظری (1390)؛ در بررسی جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر میزان گرایش زوجین به طلاق در استان اصفهان، نشان داد که میزان دخالت بی‌جای اطرافیان در زندگی زوجین و میزان تفاوت منزلتی زوجین، بیشترین تأثیر را بر میزان گرایش به طلاق داشته‌اند.

ژ) کم‌رنگ شدن ارزش‌های اخلاقی و دینی

شوهر باعث می‌شود هر کدام راهی را درپیش گیرند که مورد قبول دیگری نیست." (قائم، 1386: 272). نتایج پژوهش جلیلیان (1378)؛ نیز نشان داد که از جمله عوامل مؤثر بر درخواست طلاق در شهر تهران تفاوت‌های میان زوجین؛ از قبیل تفاوت در پایگاه اجتماعی، قومیت و عقاید است. کوردک² (1993) نیز تأکید کرده است که زوجین دارای تفاوت‌های زیاد در گرایش‌ها، ارزش‌ها و عقاید ممکن است دچار مشکلات زناشویی شوند؛ چون رخدادهای رابطه‌ای را از دیدگاه‌های متفاوت می‌بینند.

رویکردهای نظری طلاق

در این بخش مهم‌ترین تلاش‌های نظری کلان‌نگر و خردنگر در قالب چهارچوب‌های تئوریک مربوط به طلاق، ارائه می‌شود که به تناسب در بخش‌های مختلف پژوهش استفاده شده‌اند.

نظریه کارکردگرایی

همانند بدن انسان، جامعه نیز از نهادهای مختلفی اعم از خانواده، آموزش، اقتصاد و ... تشکیل شده است که با هم و در جهت منافع آن کار می‌کنند. دو دسته از عوامل باعث تغییر کارکردهای یک نهاد اجتماعی می‌شوند: تغییرات ارزشی و پیدایش نهادها یا شیوه‌های جایگزین. براین اساس، وقتی تغییر کارکردهای خانواده به صورت فقدان کارکردهای پیشین و عدم جایگزینی کارکردهای جدید بروز می‌کند، با وضعیت بی‌ثباتی و اختلال خانواده در سطح گسترده روبه روست. کارکردهایی مانند تنظیم رفتار جنسی، تولیدمثل، حمایت و مراقبت، جامعه‌پذیری، تربیت دینی و تولید اقتصادی، بعضاً یا کلاً به وسیله نهادهای دیگر یا شیوه‌های غیرنهادینه ایفا می‌شوند و از نقش خانواده در کنترل اجتماعی تا حدود زیادی کاسته شده است (بستان، 1388، 230).

باعث اختلال در کارکردهای اصلی نهادهای اجتماعی شده است. آشنا نبودن نسل جوان با مهارت‌های لازم، برای داشتن روابط سالم و آداب صحیح یک زندگی مشترک منطبق با فرهنگ بومی خانواده‌های ایرانی، از جمله مهارت ارتباطی و عاطفی، مهارت شغلی، مهارت مواجهه با بحران‌های اقتصادی، استرس‌های عصبی و ناکامی‌ها، زندگی زوجین جوان را با بحران مواجه ساخته است. بنابراین، بالارفتن سن ازدواج تا دستیابی به مهارت‌های گفته شده، توصیه می‌شود، اما به این نکته کمتر توجه می‌شود که بالارفتن سن ازدواج و تغییرات فرهنگی چه تأثیری بر رشد نیافتگی دختران و پسران دارد. نتایج پژوهش‌های سعادت و دیبایی (1389) و دلشاد نوقانی و همکاران (1390)؛ در بررسی عوامل مسبب طلاق، بیانگر نقش اساسی آموزش مهارت‌های زندگی، مهارت‌های جنسی و ارتباطی در ازدواج و روش‌های تصمیم‌گیری منطقی و مقابله با بحران در کاهش میزان طلاق بود. ویسمن¹ (1997) نیز، طی یک پژوهش ملی دریافت که مهم‌ترین مشکلات مطرح شده از سوی زوجین مراجعه‌کننده برای درمان، فقدان احساس عشق، مشاجره برسر قدرت، مشکلات ارتباطی، انتظارات غیرمنطقی و مدیریت تعارض است.

ص) عدم همسان همسری و تفاوت در پایگاه فرهنگی و اجتماعی، فکری و اعتقادی

در کنار نقش اساسی و مهم ارزش‌ها و هنجارها، عدم همسان همسری و کفویت و تفاوت در خرده فرهنگ‌ها نیز تأثیر بسزایی در ایجاد اختلاف و طلاق در خانواده دارند. "از آنجا که نه تنها عناصر فرهنگ در خانواده‌های مختلف متفاوت هستند، بلکه در کیفیت اجرای اجزاء فرهنگ نیز اختلاف وجود دارد؛ هر خانواده‌ای عناصر فرهنگی را به نحوی خاص و متفاوت با دیگران برداشت و تفسیر می‌کند. حال اگر در امر ازدواج کفویت در نظر گرفته نشود، این اختلاف در سطح فکری، اخلاقی، تربیتی و سلیقه و آداب و رسوم بین زن و

² Kurdek

¹ Whisman

نظریه تعارض^۱

تئوری‌های تعارض بر این اصل استوارند که اعضای خانواده اهداف و ارزش‌های مختلفی دارند که به تعارض منجر می‌شود. تعارض بین گروه‌های اجتماعی اجتناب‌ناپذیر است (وایت و کلین^۲، 2003). نظریه تعارض مانند یک عدسی به مشاهده چنین تفاوت‌هایی کمک می‌کند. نظریه پردازان تعارض عقیده دارند که همه تصمیمات خانواده به نفع همه اعضای خانواده نیست و برخی فعالیت‌ها که به نفع یکی از اعضاست، به ضرر عضو دیگر خانواده است؛ مثلاً، زنی که زندگی خود را وقف ماندن در خانه و مراقبت از فرزندان می‌کند، ممکن است تصمیم بگیرد به مدرسه بازگردد یا به دنبال کار تمام وقت باشد. این تصمیم شاید برای خود وی تصمیم خوبی باشد، ولی برای همسر و فرزندان چندین خوشایند نخواهد بود. (کاظمی‌پور، 1387: 23).

تغییرات اجتماعی است. در یک عبارت کلی، این نظریه‌ها بر کیفیت تعاملات اجتماعی بر پایه میزان و سطح رضای فردی تأکید می‌کنند. سطح رضای فردی به وسیله ارزشیابی میزان منفعتی که فرد از ارتباط مورد نظر به دست می‌آورد، تعریف می‌گردد. برحسب این دیدگاه، افراد ارتباطی را جستجو می‌کنند که برای آنها کمترین میزان هزینه و بیشترین فایده را داشته باشد. در روابط زن و شوهر نیز به محض آنکه سود از هزینه بیشتر شود، شخص در روابط خود با دیگران احساس خشنودی و آرامش می‌کند؛ اما اگر سود از هزینه کمتر شود، مبادله زیان‌آور است و باعث ناخشنودی و احتمالاً برهم خوردن رابطه می‌گردد. در روابط نزدیک، افراد انواع گوناگون پاداش‌ها را مبادله می‌کنند؛ محبت، حمایت عاطفی، رضای جنسی، دارایی، موقعیت اجتماعی، جذابیت فیزیکی و... (بدار و همکاران، 1380: 203).

نظریه انصاف^۷

نظریه انصاف را می‌توان شکل پیشرفته‌تر نظریه مبادله تلقی کرد. مسأله اصلی نظریه انصاف آن است که مردم چگونه در باب عادلانه یا ناعادلانه بودن رفتار دیگران با آنها تصمیم گرفته و نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند. اگر شخص در مقایسه با طرف مقابل، مشارکت بیشتر و استفاده کمتری داشته باشد، احساس می‌کند که مورد استثمار واقع شده و خشمناک خواهد شد. هرچند افراد ممکن است در مورد تعریف عدالت به برابری و تساوی، توافق داشته باشند؛ چه بسا در مورد برابری رابطه خود موافق یکدیگر نباشند و این می‌تواند از تفاوت پیشینه‌های فرهنگی افراد ناشی باشد که انتظارات متفاوتی را در آنها به وجود می‌آورد. همچنین، برخی با توجه به انتظارات و تجربه‌های گذشته فرد در تعیین میزان رضایتمندی و میزان تعهد او به رابطه نیز تأکید دارند. در صورتی که زوجین پیش از ازدواج، زندگی خانوادگی بسیار ارضاکنده و مطلوبی - دست کم از دید شخصی و به تناسب

نظریه همسان همسری^۳

این نظریه، استحکام خانواده را ناشی از وجود ویژگی‌های همسان میان زن و شوهر می‌داند. همسانی میان دو فرد، نه تنها آنان را به سوی یکدیگر جذب می‌کند، بلکه پیوند و وصلت ایشان را استوار می‌سازد. به سخن دیگر، ناهمسانی میان دو همسر سرچشمه کشمکش‌های خانوادگی است. به عقیده هیل^۴، افراد مایلند همسری برگزینند که بیشتر همسانشان باشد تا ناهمسان و چنانچه این قاعده به دلایلی رعایت نگردد، احتمالاً زوجین دچار ناسازگاری و جدایی می‌شوند (ساروخانی، 1388، 46).

نظریه مبادله^۵ یا نظریه تعاملات اجتماعی^۶

عمده‌ترین چارچوب نظری در مورد طلاق، مبتنی بر اصول

¹ Conflict Theory

² White & Klein

³ Homogamy theory

⁴ Hill

⁵ Exchange theory

⁶ Social Exchang Model

⁷ Equity theory

دلشاد نوقسانی و همکاران (1390) در پژوهشی به "بررسی وضعیت و عوامل مرتبط با طلاق از دیدگاه زوجین مطلقه شهرستان گناباد در سال‌های 88-1387" پرداختند. از نظر عوامل مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و فردی، بیشترین عوامل مرتبط با طلاق، شناخت ناکافی همسر، عدم تفاهم، دخالت فامیل و دیگران در زندگی، بیکاری، اجباری بودن ازدواج، کمبود مهارت‌های زندگی، اعتیاد، سن پایین، شهرنشینی، بیماری‌های جسمی یا روانی، کمبود مهارت‌های جنسی و ارتباطی بود.

یافته‌های نعیمی (1390) در بررسی "تأثیر تعامل خانواده و ماهواره در بروز پدیده طلاق" با مطالعه موردی در شهرستان گرگان بیانگر تأثیر ماهواره در ایجاد ارزش‌های مدرن در زوجین و تأثیر خانواده در پیدایش ارزش‌های سنتی در بین زوجین بود. نتایج بیانگر آن بود که برای ایجاد توازن ارزش‌های مسلط در زوجین و نیز جلوگیری از تغییرات ناگهانی یا تضاد ارزشی در بین آنان باید تعاملی سنجیده و بین این دو بال مهم جامعه‌پذیری صورت گیرد.

نظری (1390) در پژوهشی که به بررسی جامعه‌شناختی "عوامل مؤثر بر میزان گرایش زوجین به طلاق در استان اصفهان" به صورت پیمایشی روی زوجین مراجعه کننده به مراکز کاهش طلاق در سطح استان اصفهان پرداخت، نشان داد که متغیرهای میزان دخالت بیجای اطرافیان در زندگی زوجین، میزان تفاوت منزلت زوجین، رضایت زندگی زناشویی و تصور مثبت از پیامدهای طلاق به شکل مستقیم بر میزان گرایش به طلاق تأثیر داشتند که از این میان، متغیرهای میزان دخالت نابجای اطرافیان در زندگی زوجین و میزان تفاوت منزلتی زوجین بیشترین تأثیر را بر میزان گرایش به طلاق داشتند.

فاین و لویی¹ (2004) در پژوهش‌هایشان به این نتیجه رسیدند که از آنجا که زنان تعهد و حساسیت بیشتری نسبت به رابطه‌شان در زندگی مشترک دارند، تلاش بیشتری برای

انتظارات فرد-را تجربه کرده باشند و میان وضعیت موجود ناشی از موقعیت همسری با آنچه در گذشته از آن برخوردار بوده‌اند، فاصله قابل توجهی احساس کنند، واکنش‌هایی در قالب یأس، نارضایتی، شانه خالی کردن از ایفای تعهدات و در مواردی کشمکش و احياناً زمینه‌سازی برای طلاق را از خود بروز می‌دهند (صدیقی‌ارفعی و نیازی، 1388: 79).

پیشینه پژوهش

کاظمی‌پور (1387) در پژوهشی به "سنجش نگرش جوانان نسبت به ازدواج و شناخت آثار و پیامدهای این نوع از ازدواج‌ها با تأکید بر ازدواج‌های دانشجویی" با استفاده از روش پیمایشی پرداخت. یافته‌ها بیانگر آن بود که در جامعه ایران نهاد خانواده و تعاملات درون اعضای آن به میزان رشد و توسعه صنعتی شدن و شهرنشینی در کشور رشد نکرده است. در این میان، طلاق میان افراد با پایگاه اجتماعی پایین‌تر بیش از بقیه بوده است.

مظاهری و همکاران (1388) با بررسی "رابطه سبک‌های همسرگزینی با کیفیت و پایداری ازدواج" نشان دادند بیش از 89٪ ازدواج‌های راضی از طریق دو سبک "خواستگاری و ازدواج با رضایت فرد و خانواده" و "آشنایی قبلی و ازدواج با رضایت خانواده‌ها" بوده‌است، بیش از 48٪ زوج‌های متقاضی طلاق یکی از دو سبک "خواستگاری و ازدواج اجباری" و "شیفتگی و ازدواج علی‌رغم مخالفت خانواده‌ها" و بیش از 43٪ زوج‌های ناراضی و در جستجوی درمان نیز یکی از دو سبک "ازدواج با انتخاب خود، ولی برای فرار از خانه" و "آشنایی و ازدواج اجباری" را برای همسرگزینی انتخاب نموده‌اند.

طبق نتایج پژوهش شاه‌سیاه و همکاران (1389) با عنوان "تأثیر آموزش جنسی بر بهبود رضایت زناشویی زوجین شهر اصفهان"، آموزش جنسی در افزایش رضایت زناشویی و خرده‌مقیاس‌های رضایت از شخصیت همسر، بهبود ارتباط، رابطه جنسی و حل تعارض زناشویی بیش از حد متوسط بود.

¹ Fain & Lui

مسئولیت، عدم آشنایی با مهارت‌های زندگی و تغییر در سبک فرزندپروری در خانواده‌ها، از مهم‌ترین عوامل فرهنگی هستند که امروزه نقش غیرقابل انکاری را در تضعیف بنیان خانواده‌ها بازی می‌کنند. پس بجاست در بررسی عوامل زمینه‌ساز طلاق، به نقش عوامل فرهنگی به عنوان یکی از اصلی‌ترین عوامل مؤثر بر وقوع و شیوع طلاق به‌طور جدی پرداخته شود.

اهداف پژوهش

هدف اصلی پژوهش، به‌دست آوردن تجارب مردان و زنان طلاق گرفته از عوامل فرهنگی زمینه‌ساز طلاق است تا مشخص گردد که عوامل فرهنگی تا چه حد در وقوع و شیوع طلاق مؤثر هستند.

در این راستا، پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به سؤال زیر بوده است:

تجارب مردان و زنان طلاق گرفته از عوامل فرهنگی زمینه‌ساز طلاق چیست؟

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر با توجه به هدف اصلی آن، از نوع کیفی با استفاده از پدیدارشناسی مبتنی بر الگوی تجزیه و تحلیل استیویک - کولایزی - کن⁵ انتخاب شده است تا عمق تجارب مردان و زنان طلاق گرفته و میزان تأثیر عوامل فرهنگی بر طلاق درک شود.

روش انتخاب مشارکت‌کنندگان در این پژوهش بر مبنای نمونه‌گیری هدفمند از نوع گلوله‌برفی است. نمونه‌گیری هدفمند، در پژوهش کیفی به این معناست که؛ محقق افراد خاصی را برای مطالعه انتخاب می‌کند؛ چرا که آنها می‌توانند به صورت هدفمند درک صحیحی از مسأله پژوهش و پدیده اصلی در مطالعه ارائه کنند (کرسول⁶، 2007: 125).

حفظ و نگهداری آن رابطه می‌کنند و احتمالاً این می‌تواند یکی از علل بالا بودن میزان رضایت زناشویی در مردان و کاهش آن در زنان باشد.

پوپ و همکاران¹ (2005) در بررسی تأثیر همخوانی ادراک همسران بر رضایت زناشویی نشان دادند که وقتی دیدگاه همسران به همدیگر مطابق خود ادراکیشان باشد، باعث ارتقا و افزایش کیفیت رابطه می‌گردد.

باکوم و همکاران² (2006) به بررسی اثربخشی غنی‌سازی روابط بر ابعاد رضایت زناشویی پرداختند. نتایج نشان داد که غنی‌سازی روابط باعث افزایش رضایت‌مندی زناشویی، کاهش تعارض، استقلال، صمیمیت و سازگاری زوجین شده است.

پژوهش پتی³ (2008) نشان داد که آموزش مهارت‌های ارتباطی به زوجین در بهبود روابط زناشویی و افزایش رضایت‌مندی زوجین تأثیرگذار است.

هنری و برج⁴ (2008) به بررسی تفاوت‌های سنی در ویژگی‌های مثبت و منفی تعاملات زناشویی در بین افراد میانسال و مسن پرداختند. نتایج نشان داد افراد مسن‌تر رضایت زناشویی بیشتری را گزارش داده‌اند.

در مجموع، یافته‌های پژوهش‌های پیشین و مبانی نظری بیانگر این واقعیت‌اند که تغییرات ارزشی در جامعه، وجود سنت‌ها و آداب و رسوم غلط، تغییر نگرش نسبت به ازدواج، ریخته شدن قبح طلاق، تغییر در هنجارها و شیوه‌های همسرگزینی، عدم آگاهی از حقوق و اخلاق جنسی در زندگی مشترک و نارضایتی‌های جنسی، استقلال اقتصادی زنان، تغییر نقش‌های جنسیتی، آزادی روابط جنسی، ترویج الگوی نامناسب خانواده در رسانه‌ها، ترویج فرهنگ سلطه (مردسالاری یا زن‌سالاری)، از بین رفتن فرهنگ قناعت و صرفه‌جویی، ترویج فرهنگ تجمل‌گرایی، کاهش سطح

¹ Pope et al.

² Baucom et al.

³ Petty

⁴ Henry & Berg

⁵ Stevick-colaizzi-keen

⁶ Creswell

کد مفهومی به دست آمد که در جداولی بدون دخالت در گفته‌های شرکت‌کنندگان دسته‌بندی شد.

3- جملات مهم استخراج شده و اظهارات معنی‌دار، در قالب مفاهیمی ساده‌تر، خلاصه‌تر و کلی‌تر طی سه سطح تا رسیدن به شانزده مفهوم کلی در دسته‌های هم‌مفهوم سازماندهی و در جداولی بیان شد.

4- در سطح چهارم، این مفاهیم به درون توضیحی جامع‌تر در قالب چهار مضمون اصلی و به ساده‌ترین شکل می‌روند که در برگیرنده کلیه مطالب مورد نظر و توصیف موضوع باشد.

5- گام بعدی نوشتن توصیفی است از آنچه مشارکت‌کنندگان در مطالعه، در رابطه با پدیده مورد نظر تجربه کرده‌اند. این توصیف شامل توصیف ساختی یا بافتی (چه اتفاقی افتاده) و توصیف ساختاری (چگونه رخ داده) است.

6- در نهایت، با ترکیب توصیفات ساختی و ساختاری به توصیفی مرکب از پدیده مورد بررسی پرداخته شد. این متن جوهره یا ذات تجربه است و اوج مطالعه پدیدارشناسی را نشان می‌دهد که در اصل نیازمند نوشته‌ای طولانی بوده تا به خواننده مطالعه گفته شود مشارکت‌کنندگان چه چیزی را تجربه کرده‌اند و این تجربه چگونه حاصل شده است.

7- برای کمک به روایی پژوهش، در آخر با مراجعه به شرکت‌کنندگان از موثق بودن یافته‌ها اطمینان حاصل شد.

یافته‌های پژوهش

در پاسخ به سؤال پژوهش، یافته‌های پژوهش؛ یعنی "عوامل فرهنگی زمینه‌ساز طلاق" شامل چهار زیرمجموعه "عدم پابندی به ارزش‌های مذهبی و اخلاقی"، "عدم پابندی به ارزش‌های اجتماعی"، "ناهنجاری‌های فرد و خانواده" و "تفاوت در خرده فرهنگ‌هاست" که در ادامه به تفکیک به شرح آن پرداخته خواهد شد.

مشارکت‌کنندگان در این پژوهش از بین مردان و زنان طلاق گرفته در سطح شهر اصفهان انتخاب شده‌اند. طلاق این اشخاص در دوران عقد یا در سال‌های مختلف پس از عروسی اتفاق افتاده است که در برخی موارد اشخاص صاحب فرزند نیز هستند و برخی نیز ازدواج مجدد نموده‌اند. همچنین، سعی شده است که شرکت‌کنندگان در پژوهش در حد امکان از نظر سطح تحصیلات، فرهنگ، شغل، سن، وضعیت مالی، منطقه سکونت، میزان پابندی به تقیدات دینی و سنوالت زندگی مشترک متنوع و متمایز از یکدیگر انتخاب گردند تا امکان دسترسی به حداکثر تجارب زنان و مردان طلاق گرفته در سطوح مختلف حاصل شود. در روش‌های کیفی برخلاف انواع کمی، محقق به دنبال دستیابی به تعمیم‌پذیری‌های گسترده نیست، پس حجم نمونه خیلی بزرگ نبوده و نمونه‌گیری در سطح کلان نیاز نیست. در واقع، تعداد افراد مورد مصاحبه به اشباع داده‌ها بستگی دارد و جمع‌آوری داده‌ها تا زمانی ادامه می‌یابد که اطلاعات و مفاهیم جدیدتری حاصل نگردد. بنابراین، در این مطالعه مصاحبه با اولین مشارکت‌کننده آغاز شد و تا رسیدن به حداشباع اطلاعات؛ یعنی 16 نفر مشارکت‌کننده به اتمام رسید.

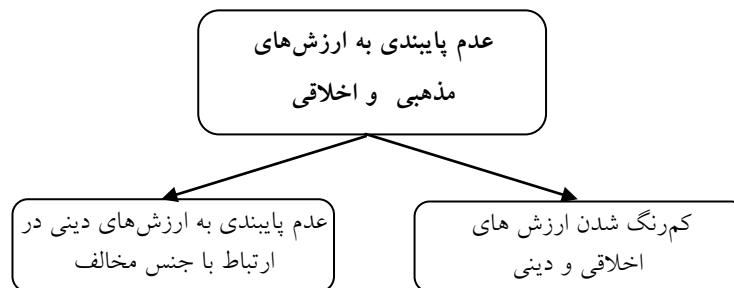
ابزار گردآوری اطلاعات در این پژوهش، مصاحبه نیمه سازمان یافته و عمیق درباره پدیده مورد بررسی است که محقق بدون آنکه بکوشد جهت خاصی به گفتگو بدهد، سعی می‌کند به دنیای غیررسمی و تجربیات زندگی فرد دست یابد.

روش تجزیه و تحلیل اطلاعات براساس روش استویک - کولایزی - کن در مراحل زیر انجام پذیرفته است:

1- کلیه توصیف‌های شرکت‌کنندگان مطالعه شده و مطالب و عبارات مهم استخراج شده است.

2- با استخراج واژه‌ها و جملات مربوط به پدیده مورد مطالعه از متن مصاحبه و حذف مفاهیم اضافه و تکراری، تعداد 450

1- عدم پابندی فرد و خانواده به ارزش‌های مذهبی و اخلاقی

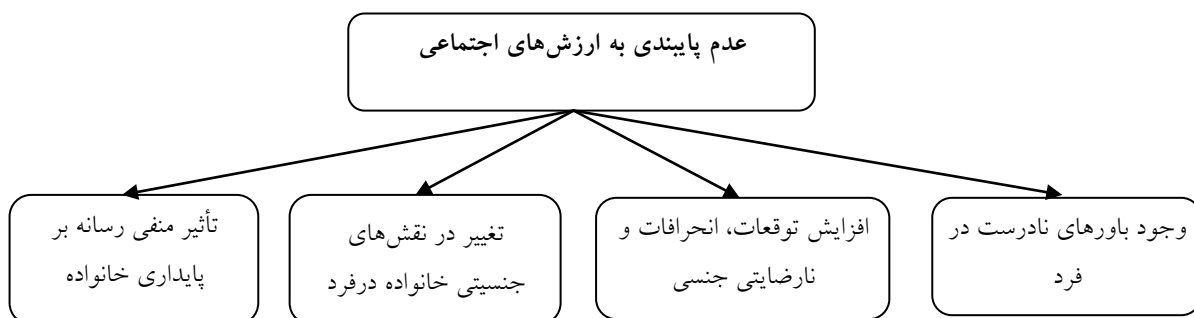


خانواده‌اشان ذکر کردند. توصیف‌هایی از مصاحبه‌شوندگان چنین است:

"زمن شروع به رفت و آمد با دوستانی کرد که اکثراً طلاق گرفته بودند و هیچ کدام هم سالم نبودند یا با دوستان نابابی که با وجود شوهر و بچه، دوست پسر داشتند تا بالاخره او را هم آلوده به این کار کردند." "از لحاظ جنسی من می‌خواستم او را ارضا کنم، بلکه دلش به من گرم شود؛ اما او حتی در اوج آن لحظات هم به فکر دوست پسر سابقش بود."

بررسی مصاحبه‌های مشارکت‌کنندگان در پژوهش، نشان داد که یکی از عوامل فرهنگی مهم زمینه‌ساز طلاق، عدم پابندی فرد و خانواده به ارزش‌های مذهبی و اخلاقی است. تجارب افراد گویای کم‌رنگ شدن ارزش‌های اخلاقی و دینی در سطح جامعه و نیز عدم پابندی به ارزش‌های دینی در ارتباط با جنس مخالف بود. در این زمینه افراد، بی‌توجهی به فرهنگ عفاف در خانواده‌ها قبل و بعد از ازدواج، دوستی و رفت‌وآمد با افراد ناباب، ریخته شدن قیح طلاق، داشتن روابط آزاد با جنس مخالف پس از ازدواج و تأثیر منفی روابط آزاد با جنس مخالف قبل از ازدواج را از عوامل سست‌کننده بنای

2- عدم پابندی به ارزش‌های اجتماعی



خانواده دارد؛ به طوری که توانسته است با ایجاد نگرش ناصحیح در افراد و انتقال فرهنگ ابتدال در خانواده‌ها، آثار مخربی در پایداری خانواده داشته باشد. اظهارات به دست آمده مؤید تأثیر منفی رسانه بر پایداری خانواده از طریق تأثیر ماهواره و فیلم‌های مستهجن است. امروزه تکنولوژی‌های

عدم پابندی به ارزش‌های اجتماعی؛ از جمله عوامل فرهنگی بود که در موارد زیادی بر تأثیر چشمگیر رسانه بر آن تأکید شده بود. رسانه به عنوان یکی از فراگیرترین و مؤثرترین ابزار انتقال فرهنگ به افراد جامعه، تأثیر بسزایی در ایجاد، تغییر، تقویت یا تضعیف ارزش‌ها و هنجارهای فرد و

جابه‌جایی نقش‌ها در خانواده و بی‌مسئولیتی مرد در قبال مخارج زندگی و انتظار از زن برای تأمین آن؛ از جمله نکاتی است که در موارد زیادی به آن اشاره شد. یافته‌ها گویای آن بود که این بی‌مسئولیتی از طرفی ناشی از سبک و نوع تربیت جوانان، به خصوص پسران خانواده است و از طرف دیگر، ناشی از نوع مشارکت برنامه‌ریزی نشده و توأم با تفکر غلط بانوان در فعالیت‌های اجتماعی و خصوصاً اقتصادی است. این تغییر اساسی در نقش‌ها نه تنها آسیبی برای روح و جسم زنان جامعه است؛ که آفتی مهلک برای اقتصاد خانواده و جامعه و تهدیدی جدی بر سر راه تشکیل و تداوم زندگی‌های زناشویی است. امروزه تقسیم کار جنسیتی به موضوعی مسأله‌ساز در زندگی زناشویی تبدیل شده که باید علت آن را در تغییرات فرهنگی و ارزشی جامعه جدید جستجو کرد. در توصیفی چنین آمده بود:

"او آدم بی‌مسئولیتی بود. من سرکار می‌رفتم و همین برای او نقطه‌امیدی بود که یکی هر ماه پول می‌آورد و دیگر او نمی‌خواهد کار کند. من زورم می‌آمد در خانه ما، من جای او بودم. یک لامپ که می‌سوخت، می‌گفتم بچه خواهرم بیاید عوض کند. هیچ کار مردانه‌ای بلد نبود. اصلاً مرد نبود. می‌خواست من تکیه‌گاهش باشم؛ اما من دلم می‌خواست دستم جلوی شوهرم دراز باشد. در فکر، در تصمیم‌گیری، در پول دادن، نه او به سمت من؛ تا آخر می‌گفت: طلاق نه؛ اما من می‌دیدم نمی‌توانم یک عمر مرد زندگی کنم؛ زندگی فقط عشق نیست."

نگرش غلط فرد نسبت به خود، زندگی، همسر و اطرافیان نیز تأثیر بسزایی در اختلال روابط زوجین و سوق آنها به سمت طلاق دارد. یافته‌ها بیانگر آرمان‌گرایی در توقعات از همسر، نگرش غلط نسبت به ازدواج، همسر و زندگی مشترک و افراد و خود برتربینی بود که زندگی زناشویی را از خود متأثر می‌ساخت. مصادیقی از آنچه در مصاحبه‌ها آمده، این‌گونه است:

"من دنبال تکیه‌گاه نبودم؛ اینها بی‌خود است، من خودم آدم مستقلی هستم، ولی برای پرکردن تنهایی شب‌ها و کلاً مسافرت و خوش‌بودن با شوهرم و اینها

جدید رسانه‌ای "تنوع‌طلبی جنسی" را رواج می‌دهند، نتیجه آن از یک‌سو افزایش آستانه رضایتمندی جنسی و در نتیجه افزایش نارضایتی جنسی در روابط زناشویی و از سوی دیگر، افزایش روابط جنسی بدون ازدواج است. حضور بدون قاعده ماهواره و اینترنت و سی‌دی‌های مستهجن در خانه‌ها، ذائقه جنسی را افزایش داده و از جذابیت زن و شوهر برای یکدیگر کاسته است، که به وفور از تأثیر نامطلوب این فیلم‌ها بر خواسته‌های جنسی مردان و حتی زنان از همسر خود یاد شده است.

از سوی دیگر، فرهنگ‌سازی غلط رسانه‌ها در مورد مسائل مهم و واقعیات زندگی به گونه‌ای است که نگرش افراد را نسبت به واقعیات زندگی غیرواقعی و آرمان‌گرایانه ساخته و باعث ایجاد انتظارات فزاینده و غیر واقعی فرد از زندگی، خانواده و همسر شده است. پس ضروری است برنامه‌های رسانه‌ای، همسو با فرهنگ دینی و ملی جامعه باشد و گرنه فرد و خانواده را دچار تنش و تضاد نموده، با تغییر در نگرش‌ها، ارزش‌ها و هنجارها به حاکمیت فرهنگ نادرست بر زندگی افراد می‌انجامد.

همچنین، عدم پایبندی به ارزش‌های اجتماعی خود را در بی‌عفتی و هرزگی مرد و زن و قانع نبودن به همسر خود نشان داد که به کرات به عنوان عامل مهم متلاشی بسیاری از زندگی‌های زناشویی از آن یاد شد و علاوه بر نقش رسانه، بر تأثیر منفی فضای فرهنگی ناسالم حاکم بر جامعه در شیوع آن تأکید شد. یکی از مشارکت‌کنندگان در این مورد اظهار داشت:

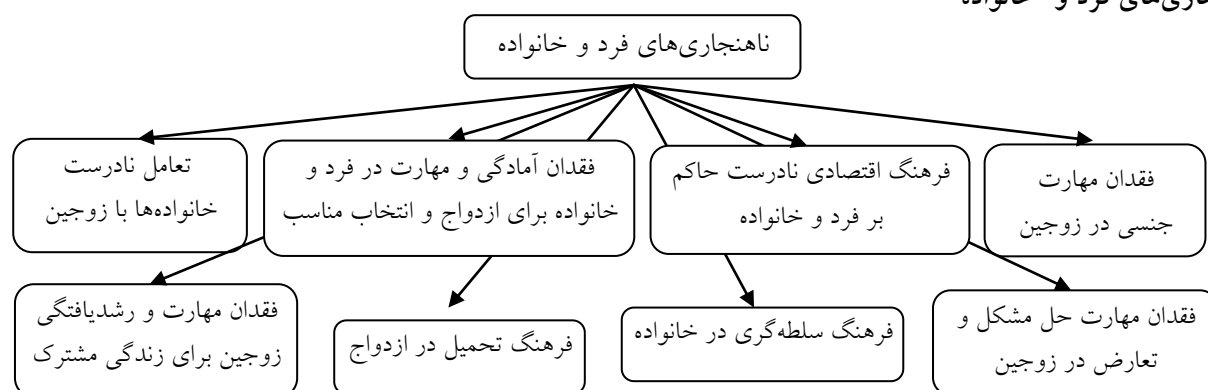
"به خواسته‌های جنسی‌اش تن می‌دادم؛ اما او همیشه از من بیشتر می‌خواست و متنوع‌تر مثل فیلم‌ها و همه آنچه در خیابان‌ها و جامعه می‌دید. اما مگر می‌شد نه شرع و نه اخلاق و نه شخصیت من به من اجازه نمی‌داد. اصلاً مگر در دنیای واقعیت امکان دارد. من در حد امکان با او راه می‌آمدم. شخصیتم زیرسؤال رفته و خسته شده بودم."

از طرفی، تغییر در نقش‌های جنسیتی مردان و زنان در خانواده و نیز تغییر الگوی مشارکت اجتماعی - اقتصادی زنان تبدیل به فرهنگی گشته که بنیاد خانواده‌ها را تهدید می‌کند.

برای رسیدن به نگرش‌های مطلوب در جامعه، به همسانی نوع نگرش در بین زوجین و عوامل مؤثر بر این همسانی؛ از جمله همسان فرهنگی بیشتر عنایت شود.

ازدواج کردم، در زندگی باید خوش بود وگرنه طلاق. در ضمن، زن و شوهر هم نباید فقط در قید هم باشند و به هم گیر بدهند و غر بزنند و شک کنند." به نظر می‌رسد با توجه به اهمیت نگرش در شکل‌دهی رفتار و عملکرد فرد در مسائل زندگی، علاوه بر فرهنگ‌سازی

3- ناهنجاری‌های فرد و خانواده



ذکر شده در تجارب مشارکت‌کنندگان در پژوهش هستند. در زمینه فرهنگ تحمیل در ازدواج؛ وجود برخی از نگرش‌ها و اعتقادات نادرست در خانواده‌ها که ناشی از حاکمیت فرهنگ‌های غلط در جامعه ایرانی و به خصوص شهر اصفهان است، موجب گردیده تا فرد آگاهانه یا ناخودآگاه و ناخواسته، به اجبار عوامل پنهان یا آشکار، تن به ازدواجی بدهد که با ملاک‌ها و معیارهای مطلوب او در ازدواج فاصله زیادی دارد و برای او خوشایند و مطلوب نیست. اگر این ازدواج اجباری در ادامه برای فرد پذیرفته نشده و درحد مطلوبی با خواسته‌ها و پارامترهای مورد نظر او منطبق نگردد، مختل و چه بسا به طلاق منتهی می‌شود.

"من اصلاً این تیپ آدم را از لحاظ فکری، شغلی و حتی ظاهری نمی‌پسندیدم، اما به اصرار بسیار زیاد راوی و خانواده‌ام، شوهرم را به خواستگاری راه دادم و سپس به اصرار شدید راوی و پدر و مادرم، مجبور به انتخاب او شدم. در آخر پدرم مرا قسم داد که قبول کنم."

یافته‌ها نشان داد که اعتقاد به رعایت ترتیب در ازدواج

ناهنجاری‌های فرد و خانواده در انتخاب همسر و حفظ زندگی زناشویی به صورت پایدار و موفق، از دیگر عوامل فرهنگی مهم در ایجاد ناسازگاری و فروپاشی زندگی زناشویی بود که در بین یافته‌های پژوهش به طور چشمگیر و قریب به اتفاقی وجود داشت. هنجارها قواعدی برای رفتار هستند که ارزش‌های یک فرهنگ را منعکس می‌کنند یا تجسم می‌بخشند. پس آنجا که ناهنجاری در جامعه رخ می‌دهد، به دلیل عدول افراد از این ارزش‌ها و فرهنگ مطلوب جامعه و یا جاری شدن فرهنگ‌های نادرست در جامعه است که به ناهنجاری در افراد منجر می‌گردد. این ناهنجاری‌ها در وقوع طلاق به دلیل طیف وسیع‌شان سهم مهمی را به خود اختصاص داده‌اند. هشت مفهوم فرهنگ تحمیل در ازدواج، فقدان آمادگی و مهارت در فرد و خانواده برای ازدواج و انتخاب مناسب، فقدان مهارت و رشد یافتگی زوجین برای زندگی مشترک، فقدان مهارت حل مشکل و تعارض در زوجین، فقدان مهارت جنسی در زوجین، فرهنگ سلطه‌گری در خانواده، فرهنگ اقتصادی نادرست حاکم بر فرد و خانواده و تعامل نادرست خانواده‌ها با زوجین، از جمله ناهنجاری‌های

می‌داد؛ فقط برای این که این ازدواج سر بگیرد."

در مجموع، موفقیت یک زندگی ابتدا در گرو برخورداری فرد و خانواده از مهارت انتخاب همسر مناسب بوده و پس از آن در گرو برخورداری فرد از مهارت‌های خانوادگی؛ از جمله مهارت ارتباطی، مهارت شغلی، مهارت مواجهه با بحران‌های اقتصادی، مشکلات زندگی و استرس‌های عصبی و ناکامی‌هاست. در جامعه کنونی، به دلیل کم توجهی خانواده و نهادهای رسمی به آموزش این گونه مهارت‌ها به فرزندان، جوانان حتی در آستانه ازدواج و پس از آن، آشنایی کافی با این مهارت‌های ضروری را نداشته و در زندگی مشترک با مشکلات زیادی مواجه می‌شوند که شاید تا وقوع طلاق ادامه یابد. در زمینه آمادگی و مهارت نداشتن فرد و خانواده برای ازدواج و انتخاب مناسب، در مواردی به دلیل ضعف در شناخت اولیه و پژوهش‌ها یا ناآشنایی فرد با هدف و ملاک و معیارهای مناسب برای انتخاب همسری متناسب با خود، مسیر انتخاب را اشتباه رفته، با نادیده گرفتن ملاک‌های مهم یا اهمیت دادن به ملاک‌های غیرضروری و نامتناسب، انتخابی نامتناسب و اشتباه انجام می‌دهد. برخی نیز برخلاف آگاهی از ویژگی‌های همسر پیش از ازدواج و هنگام خواستگاری، به امید تغییر او در آینده، اقدام به ازدواج می‌نمایند که این خود به اختلاف و جدایی منجر می‌گردد.

علاوه بر فقدان مهارت در فرد برای انتخاب مناسب، بسیاری از خانواده‌ها نیز مهارت لازم برای انتخاب همسر مناسب برای فرزندان خود و هدایت آنها در انتخاب درست را ندارند. این مطلب در اظهارات افراد متعددی آمده بود. آمادگی و مهارت نداشتن دختران و پسران در آستانه ازدواج برای ازدواج و انتخاب صحیح، به دلیل کوچک شمردن آنان و آماده و آگاه نساختن بموقع آنها توسط والدین برای ازدواج، عامل مهمی است که به انتخاب نادرست می‌انجامد. نمونه‌ای از توصیف مشارکت‌کنندگان در پژوهش این گونه است:

"کاش قبل از ازدواج زودتر خودم را جمع و جور می‌کردم و با آن آشنا می‌شدم و بعد تصمیم به

فرزندان ناشی از فرهنگ غلط جاری در جامعه، نگاه بد نسبت به خانواده دارای فرزندان مطلقه یا مجرد سن بالا و ترس برای فرزندان دیگر، نگرش منفی نسبت به فرزندان والدین ناسازگار یا طلاق گرفته، بالا رفتن سن فرد، مشکلات مالی خانواده، تفاوت زیاد بین فرهنگ فرد و خانواده یا ملاک‌های انتخاب آنها، همچنین، اصرار و اجبار خانواده و اطرافیان به طور صریح یا غیرمستقیم برای سوق دادن فرد به ازدواج و ازدواج به دلیل شیفتگی علی‌رغم مخالفت خانواده‌ها، از جمله عوامل مهمی است که فرد را به ازدواجی غیرمطلوب مجبور می‌کند:

"من دو خواهر بزرگتر از خودم با سن بالا؛ یعنی 35 سال و 38 سال در خانه دارم که هنوز ازدواج نکرده‌اند و این باعث ایجاد نگرانی در من شده بود. با پررویی سراغ ازدواج رفتم که نکنند من هم بمانم. خودم را هم آدم سازگاری می‌دیدم. پس با این شرایط خانوادگی سراغ ازدواج رفتم و به انتخاب مخالف ملاک‌هایم تن دادم."

گاهی نیز افراد با فریبکاری، کتمان حقایق و حتی کلاهبرداری خود را از نظر مادی، جایگاه اجتماعی، تحصیلات، سلامت جسمی و سابقه قبلی در عشق و ازدواج، غیر از آنچه هست معرفی می‌کنند؛ ولی بعدها معلوم می‌شود چنین نبوده است. در چنین مواردی اگر طرفین این موارد را برهم نبخشند، درگیری و چه بسا جدایی حاصل خواهد شد. دلیل این کتمان و فریبکاری‌ها غالباً تمایل فرد و خانواده به تحقق یک ازدواج و سوق دادن طرف مقابل به آن ازدواج است. شیوع این گونه موارد در جامعه کنونی، به دلیل تغییر در شیوه‌های آشنایی و همسرگزینی و غلبه احساسات بر عقل، همچنین، کم‌رنگ شدن نقش و دخالت خانواده‌ها در انتخاب و پژوهش، به افزایش اختلافات و طلاق منجر شده است. خانمی در این باره گفت:

"چون راوی مرا می‌شناخت، فکر می‌کردم حتماً صادقانه حرف می‌زند و کسی را به من معرفی می‌کند که در فضای من است و با من سنخیت دارد؛ اما او مشخصاتی را که من می‌پسندیدم، به شوهرم نسبت

توصیف یکی از مشارکت‌کنندگان چنین آمده است:

"بسیار بچه و بی‌دست و پا بار آمده بود. پدرشوهرم به من می‌گفت: برایش مادری کن و او را بزرگ کن و بساز."

فقدان مهارت محبت‌ورزی از جمله این مهارت‌هاست که برخی از مشارکت‌کنندگان یادآور شدند. در خانواده‌هایی که یک یا هر دو زوج در روابطشان، سرد و بی‌محبت باشند و از لحاظ عاطفی و ابراز نمادهای ظاهری آن، کم‌توجه یا بی‌توجه باشند و دلدادگی‌ها و احساسات صمیمانه و عاشقانه خود را از طرق مختلف، به یکدیگر منتقل ننمایند، به تدریج و ناخودآگاه، بین زوجین فاصله یا حتی تنفر و کینه به وجود می‌آید که خود منشأ بسیاری از بهانه‌جویی‌ها، کج‌خلقی‌ها، کاهش آستانه صبر و تحمل در برابر مشکلات و بروز اختلافات و نهایتاً جدایی‌هاست. برخی از افرادی که به اعمال منافی عفت آلوده می‌شوند، جزو کسانی هستند که در محیط خانوادگی خود نشانه‌ای از مهر و محبت ندیده‌اند و برای جبران سعی می‌کنند در خارج از خانه فردی را بیابند که به آنان محبت بورزد:

"دوست داشتم از من هم نظر بخواهد و به من ابراز علاقه و گفتگو داشته باشد. بی‌توجهی‌هایش مرا زجر می‌داد." عدم رعایت پاکیزگی و نظافت شخصی و بی‌توجهی به آراستگی در ظاهر و پوشش نیز عامل مهمی است که بنابه اظهارات، فرد با برخوردار نبودن از آن به دلایل مختلف؛ اعم از نوع نگرش، نوع تربیت یا بی‌مهارتی نسبت به آن، عرصه را برای همسر خود، تنگ می‌نماید.

"خانمم روی ظاهر ما بیرون خانه خیلی حساس بود، اما داخل منزل برایش مهم نبود و کثیف و نامرتب بود. به تمیزیش اصلاً اهمیت نمی‌داد. وقتی من از او می‌خواستم، چون به این قضیه اعتقاد نداشت، اهمیت نمی‌داد."

همچنین، بلا تکلیفی فرد و نابسامانی زندگی ناشی از نداشتن ثبات و استقلال فکری و توانایی تصمیم‌گیری همسر،

ازدواج می‌گرفتم؛ در آن صورت حتماً انتخاب مناسب‌تری می‌کردم. البته، خانواده من هم مقصر بودند که مرا تا 22 سالگی هنوز برای ازدواج آماده نکرده بودند و مرا تا آن روز بچه بار آورده بودند."

دیر اقدام کردن برای ازدواج نیز نه تنها به انتخاب عجولانه و نادیده گرفتن ملاک‌های مهم منجر می‌شود که افزایش سن به انعطاف‌پذیری کمتری برای تفاهم در زندگی مشترک می‌انجامد. این همه ناشی از عدم آگاهی فرد و خانواده از شیوه صحیح مراحل انتخاب مناسب است که سهم زیادی در پایداری زندگی زناشویی دارد.

"یک مرتبه احساس کردم که خیلی دیر شده و همه کوچکترهای من هم ازدواج کرده‌اند. پس عجولانه تصمیم به ازدواج و انتخاب گرفتم. به علاوه، هم من در سن 35 سالگی و هم همسر من در سن 30 سالگی شخصیت‌مان طوری شکل گرفته بود که به این راحتی‌ها قابل تغییر به یکدیگر نبود و این مشکل اساسی بود، که در این سن پذیرش فرهنگ تربیتی یکدیگر برایمان سخت بود."

از طرف دیگر، یافته‌ها نشان داد که امروزه فقدان مهارت و رشدیافتگی زوجین برای زندگی مشترک، پس از ازدواج تأثیر خود را بر زندگی زوجین آشکار نموده، زمینه‌ساز طلاق می‌گردد. به عبارت دیگر در گذشته، از آنجا که انتظار می‌رفت دختران و پسران در اوایل نوجوانی و جوانی ازدواج کنند، خانواده و طایفه، خود را موظف به ارتقای سطح مهارت‌های آنان می‌دانست؛ به گونه‌ای که دختر 15 ساله تا حد نسبتاً مناسبی با مهارت‌های زناشویی و ارتباطی آشنا بود؛ اما اینکه دختران امروز در چنین سالیانی مناسب برای زناشویی تشخیص داده نمی‌شوند، به این دلیل است که خانواده‌ها نسبت به مهارت‌افزایی آنان اهمال می‌کنند. در مورد بی‌مهارتی پسران برای زندگی مشترک نیز، علی‌رغم بالا رفتن سن؛ ناتوانی و بی‌مسئولیتی آنها در تأمین مالی خانواده و سایر وظایف همسری و پدری مشاهده می‌شود. این همه به دلیل ناپخته و بچه‌بار آوردن دختران و پسران در خانواده‌هاست. در

"هیچ وقت فکر نمی‌کرد که ممکن است به مشاوره و این حرف‌ها نیاز داشته باشد؛ زیر بار نمی‌رفت و خیلی ادعای پختگی می‌کرد."

همچنین، براساس یافته‌های پژوهش، فقدان مهارت جنسی برخلاف نقش تعیین کننده‌اش در پایداری و سلامت روابط زوجین، ناشی از عدم آموزش مهارت‌های جنسی به زوجین است که به بی‌توجهی به خواسته‌های جنسی همسر می‌انجامد. تأثیر روابط جنسی در استحکام زناشویی به قدری است که برخی ابراز کردند با وجود علاقه بسیاری که به همسر خود داشتند، دیگر قادر به ادامه زندگی با او نبودند؛ زیرا او همواره از برقراری رابطه جنسی طفره می‌رفت. تأثیرات روانی اختلال جنسی در بسیاری مواقع ناخودآگاه است؛ به گونه‌ای که زوجین نمی‌دانند احساس تنفر آنان از یکدیگر و احساس نارضایتی از زندگی، ریشه در عدم رضایت جنسی دارد. همچنین، در این پژوهش موارد زیادی از انزال زودرس آقایان مشاهده شد، که بسیاری از این موارد ناشی از خودارضایی این افراد در زمان مجردی و حتی به هنگام تأهل بود. این مطلب بیانگر کم‌رنگ شدن ارزش‌های دینی و اخلاقی و عدم پابندی افراد به این ارزش‌ها و شیوع فرهنگ ابتذال در جامعه است:

"شوهرم از اول از من انتظار راحت بودن با او و نهایت نزدیکی را داشت، این خیلی مرا اذیت می‌کرد، البته بعدها خودش فهمید که باید آرام آرام به من نزدیک می‌شد و مراعات مرا می‌کرد؛ اما چه فایده؟! هر دوی ما حس بدی به هم پیدا کرده بودیم. من او را پررو و تند می‌دانستم که فقط مرا برای همین کارها می‌خواهد و او مرا تمکین‌ناپذیر و نازپروره. کاش از اول کسی به هر دوی ما شیوه صحیح این مسایل را یاد داده بود."

این همه گویای آن است که توجه به مهارت‌آموزی و تربیت مناسب فرزندان برای داشتن یک زندگی مشترک موفق، از عوامل مهم در پایداری زندگی‌های زناشویی به خصوص در سال‌های نخست است.

در کنار این همه، تسلط برخی فرهنگ‌های ناشایست بر

به عنوان یکی از توانمندی‌های مهم زندگی مشترک، در اظهارات مشارکت‌کنندگان بارها دیده می‌شد. فقدان مهارت حل مشکل و تعارض در زوجین نیز به عنوان یکی از مهارت‌های مهم جامعه امروز به دلیل تنوع مسایل و مشکلات و پیچیدگی ارتباطات بین فردی؛ به بروز رفتارهای ناپخته و غیرمنطقی در مواجهه با مشکلات می‌انجامد:

"تکلیفش با خودش هم روشن نبود. یک روز این را می‌گفت و روز دیگر آن را. تحت تأثیر حرف‌های همه بود. او مستقل بار نیامده نبود و از لحاظ فکری به ثبات نرسیده بود و هر روز نظرش عوض می‌شد؛ مگر من عروسک خیمه‌شب‌بازی او بودم که هر روز جوری مرا بچرخاند؟"

یافته‌ها نشان داد جوانان که با توقعات بسیار وارد زندگی می‌شوند، تحمل کمتری در مشکلات دارند و اصولاً برای زندگی گروهی پرورش نیافته و آماده نیستند و طایفه و جامعه نیز کمتر از گذشته، زوجین را به تحمل مشکلات فرا می‌خوانند. فقدان فرهنگ گذشت در بین زوجین و کاهش آستانه صبر و تحمل و سازش در جامعه امروز خود زمینه‌ساز تزلزل خانواده‌هاست:

"بعد که من برای قهر به خانه پدرم رفتم، غرورش اجازه نداد بیاید و ناز مرا بکشد. اگر می‌آمد، برمی‌گشتم. اشتباه بزرگش این بود و عقلش نمی‌کشید و نمی‌فهمید که آخر این همه لجبازی طلاق است."

در کنار آن یافته‌ها گویای ناآگاهی فرد از وجود مراکز مشاوره برای کمک به حل مشکلاتی است که فرد قادر به یافتن راه‌حلی برای آنها نیست. همچنین، فقدان فرهنگ استفاده از مشاوره در جامعه، به ایجاد، باقی ماندن و تشدید مشکلات زناشویی به خصوص در بین زوجین جوان دامن زده است. اگرچه حذف تمامی مشکلات از زندگی‌های زناشویی امری محال است؛ اما با آموزش مدیریت حل تعارض به دختران و پسران و زوجین و نهادینه کردن فرهنگ صبر و سازش و استفاده از مراکز مطمئن مشاوره، می‌توان دامنه اختلافات و تعارضات را محدود و ایمن ساخت:

و خانواده‌ها تأثیرات عمیقی در رفتار اقتصادی و انتظارات عمومی داشته است. یافته‌ها نشان داد که نوع نگاه و تفکر فرد به مسایل اقتصادی، مشی او را در رفتار اقتصادی‌اش تعیین می‌کند و در صورت تمایز این تفکر اقتصادی با تفکر اقتصادی حاکم بر همسر، خود به اختلافات در زندگی آنها حتی در سایر مسایل دامن می‌زند:

"من در فضای آرمانی خودم جهیزیه ساده و کم می‌خواستم؛ اما شوهرم طبق فرهنگ خانواده‌اش که خیلی اهل تجملات بودند، می‌گفت: برای جهیزیه باید مبل گران قیمت بخرم یا مثلاً سه ویتترین بخرم. من اصلاً با ویتترین موافق نبودم. کتابخانه می‌خواستم، اما او می‌گفت: باید وسایلت را در سه ویتترین به نمایش بگذاری تا همه ببینند."

این چشم و هم‌چشمی حتی در مسائل غیرمادی نیز نمود یافته؛ به گونه‌ای که زندگی فرد را از خود متأثر ساخته است:

"خانمم به من می‌گفت باید ادامه تحصیل بدهم نه برای ارتقای کمالات، بلکه برای این که جلوی دوستانش کم نیاورد. همه‌اش دنبال چشم و هم‌چشمی بود و اینکه از لحاظ مادی و تحصیلی و همه چیز، خلاصه جلوی دیگران کم نیاورم، حتی کم نیاوریم هم نه، بلکه کم نیاورم و اگر هم نبود، باید به آن می‌رسید."

همچنین، یافته‌ها نشان داد که از جمله فرهنگ‌های نادرست حاکم بر فضای خانواده‌ها، تعامل نادرست آنها با زوجین است. خانواده زوجین تأثیرگذارترین عامل خارج از نهاد خانواده بر سطح و نوع روابط زوجین هستند. این جدای از تأثیر تربیتی و فرهنگی است که هر یک از زوجین آن را با خود از خانواده خود به زندگی مشترکشان منتقل می‌نمایند. وابستگی بیش از حد زوجین و خانواده به یکدیگر، یکی از مشکلاتی است که بر اثر تربیت ناصحیح خانواده‌ها، به تزلزل در اراده فرد برای اداره زندگی مشترک یا دخالت‌های بی‌جای خانواده در زندگی زناشویی آنان منجر می‌گردد که به کرات در اظهارات مردان و زنان مطلقه اصفهانی به آن اشاره شد:

افراد و خانواده‌ها، نقش اساسی را در ایجاد اختلال در روابط فردی ایفا می‌کنند. بنا بر اظهارات ارائه‌شده، فرهنگ مردسالاری، زن‌سالاری، پدرسالاری، مادرسالاری و فرهنگ خشونت در بین مردان؛ از جمله این مواردند. فرد به علل مختلف، از قبیل: احساس کمبود در برابر دیگران و اثبات خود به آنها، نوع تربیت یا بینش نسبت به خود و دیگران؛ می‌تواند تمایل به سلطه‌گری و غلبه بر دیگران از طریق اعمال نظرها و رفتار خود با تمسک به هر وسیله‌ای؛ حتی زورگویی و فشار روحی و جسمی بر دیگران داشته باشد. این فرهنگ سلطه‌گری به طور مستقیم می‌تواند موجب اختلال در زندگی مشترک فرزندان متأهل خانواده نیز گردد؛ یا به طور غیرمستقیم و از طریق آموزش یا ایجاد عقده به فرزندان منتقل گشته، باعث اختلال در روابط آنها با زوجینشان گردد. برخی عامل اصلی بربادرفتن زندگی‌شان را فرهنگ‌سالاری پدرشوهر خود می‌دانستند و افرادی بی‌دست و پا بارآمدن شوهر و مطیع بودن بیش از حد او در قبال مادر را، ناشی از مادرسالاری مادر او بیان کردند. همچنین، برخلاف اینکه فرهنگ خشونت در بین مردان در جامعه امروز، امر نایابی به نظر می‌رسد؛ اما براساس یافته‌ها در بین مردان جوان شایع است. این یافته‌ها بیانگر بروز احساس سلطه‌گری تا مرز خشونت و درگیری جسمی با همسر بر سر اختلافات جزئی و اثبات برتری خود در حرف و عمل است که در جامعه پیشرفته فکری، فرهنگی و ارتباطی امروز جای تأمل بسیار دارد:

"یاد گرفته بود که اگر اعتراضی کردم، سر دعوا و کتک‌کاری و چیز شکستن را باز کند، که من جرأت مخالفت نداشته باشم و از او بترسم. من فقط گریه و زاری می‌کردم و تسلیم می‌شدم. من در برابر او نمی‌توانستم مقاومت کنم. او این‌طوری سلطه خودش را به من اثبات می‌کرد."

از طرفی، فرهنگ اقتصادی نادرست حاکم بر فرد و خانواده ناشی از تغییرات فرهنگی دو دهه گذشته، با ایجاد چشم و هم‌چشمی و توقعات بیجا و زیاده‌خواهی در زوجین

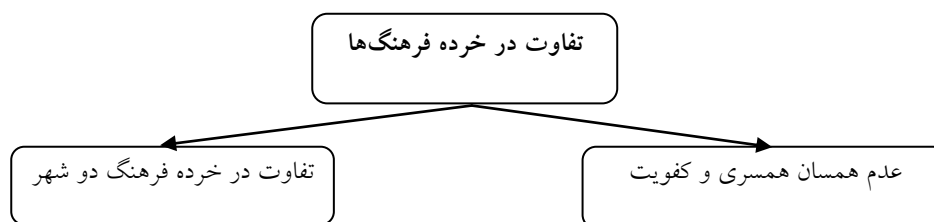
درست در شرایطی که خانواده نیازمند مداخله دلسوزانه است، از آن محروم بماند. لذا طبق اظهارات، از آنجا که معمولاً در زندگی زناشویی مسایل و مشکلات فراوانی پیش می‌آید، اگر زوجین خود را تنها و بدون پشتوانه، رازدار، راهنما و حمایتگر احساس کنند، مسایل پیش‌آمده حادث‌تر شده، بهانه‌گیری‌ها و مشاجرات افزایش یافته و حتی کار به جدایی می‌کشد:

"تقریباً کسی در خانواده حامی من نبود. در همه جلسات دعوا من یک طرف بدم و خانواده شوهرم طرف دیگر. بدنم می‌لرزید."

"همه اخبار خانه ما سریع به خانواده‌اش منتقل می‌شد و از آنها برای حل مشکلاتمان کمک می‌خواست."

همچنین، اگر مداخلات ناروای دیگران در امور مختلف زندگی، در جامعه سنتی یکی از پیامدهای بی‌توجهی به مرزهای خانواده هسته‌ای بود، تقویت این مرزها در جامعه جدید، این پیامد را داشته که زوجین اجازه ورود بزرگان و دلسوزان طایفه را به حریم مسائل خانوادگی ندهند و آن را دخالت‌های نابجا به حساب آورند و خویشاوندان نیز خود را از ورود اصلاحگرانه به خانواده آسیب‌پذیر، برحذر دارند و

4- عدم همسان همسری و کفویت



در خرده فرهنگ دو شهر یا دو طایفه بود:

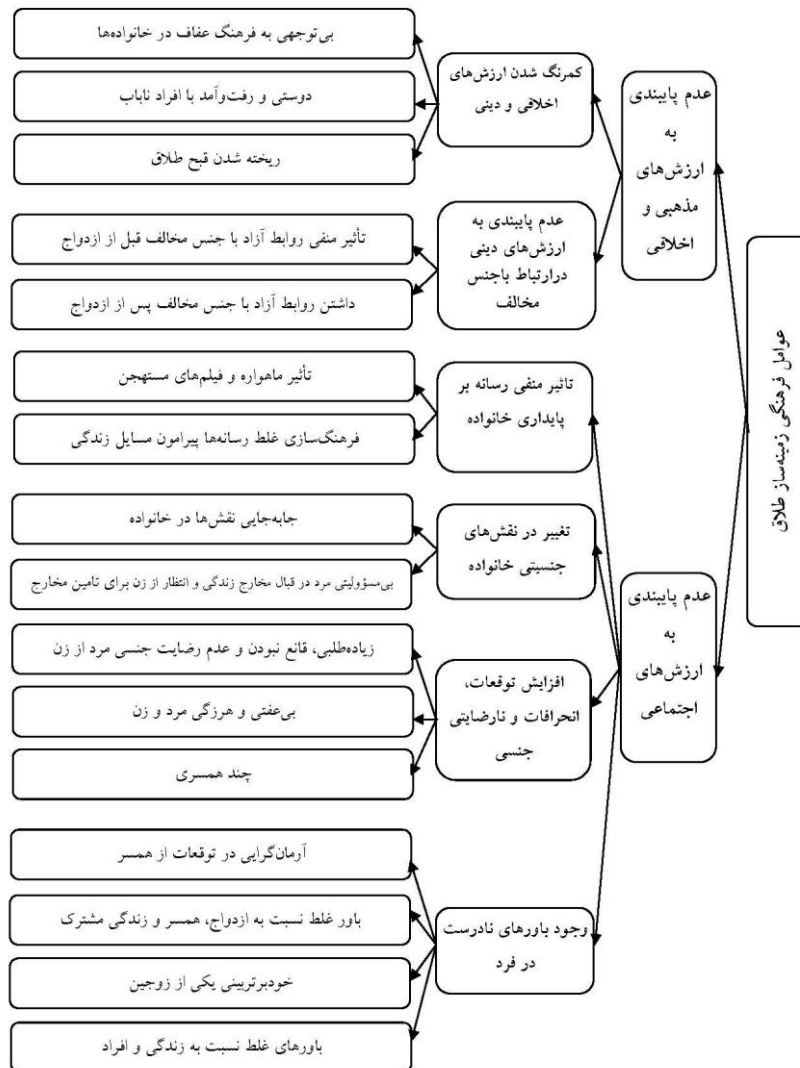
"این حرکات جسورانه او در فرهنگ خانواده ما زشت و زننده بود؛ حتی سبک غذا خوردن و لباس پوشیدنش، من مدام جلوی همه از خجالت آب می‌شدم. حرکاتش باعث سرافکنندگی و خرد شدن من می‌شد؛ اما برای او و خانواده‌اش کاملاً عادی و تعریف شده بود."

عدم کفویت در توانمندی‌های مختلف و پایین‌تر بودن بیش از حد یکی از زوجین، عاملی است که بسته به میزان این تفاوت و تحمل فرد و کنار نیامدن زوجین با آن می‌تواند عامل مهمی در بروز اختلال در روابط زوجین و طلاق باشد. از آنجا که نحوه انجام امور زندگی، تصمیم‌ها، حل مسایل و مشکلات و شیوه ارتباط افراد با یکدیگر، ناشی از طرز فکر و سطح درک هر فرد است، لذا تفاوت در سطح فکری زوجین نیز عاملی برای ایجاد اختلال در روابط آنها با یکدیگر و اطرافیان است:

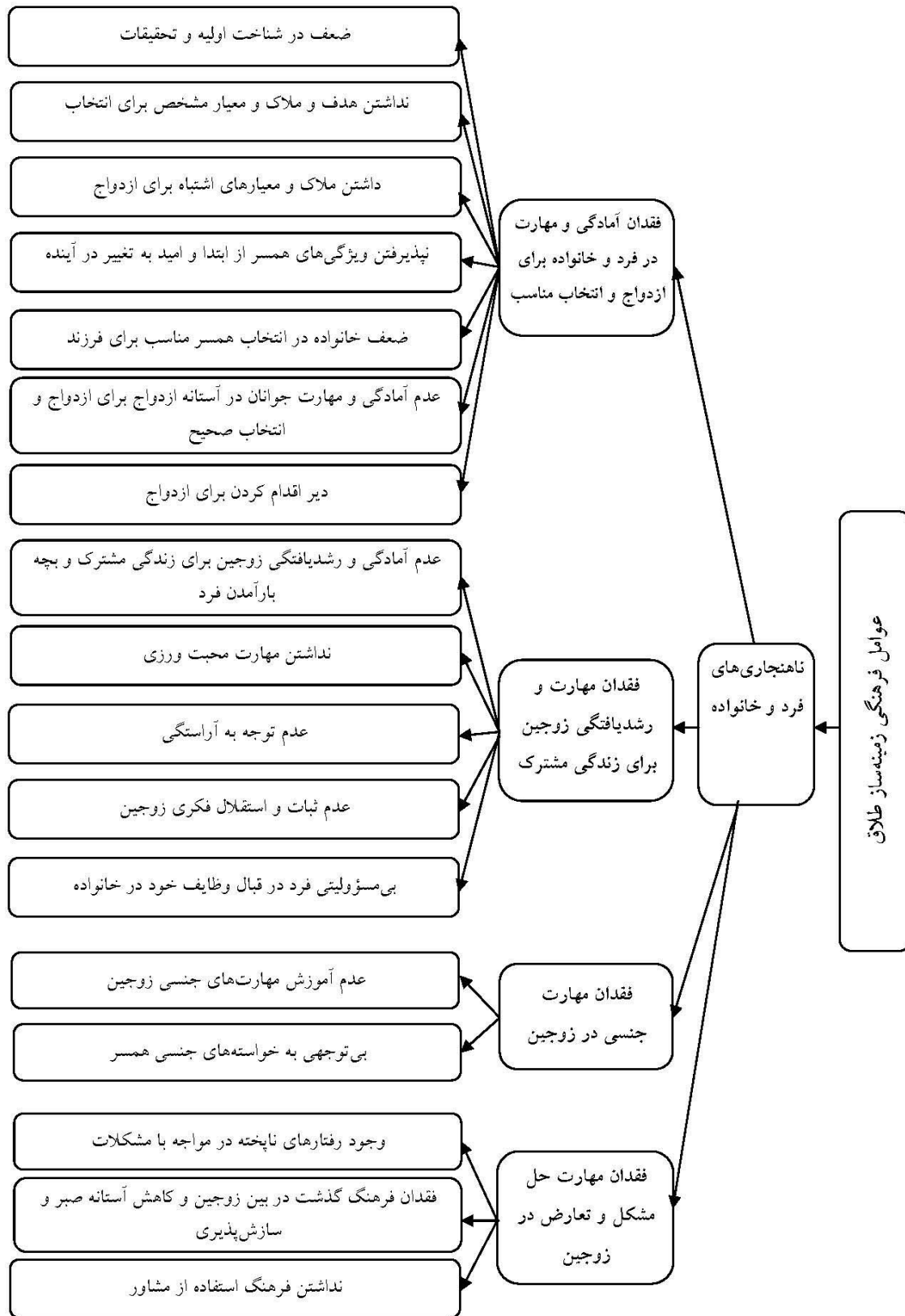
آخرین عامل فرهنگی حاصل از متون پژوهش، عدم همسانی فرهنگ زوجین و تفاوت در خرده فرهنگ‌هاست. عدم همسانی زن و مرد و خانواده‌هایشان از لحاظ دینداری، آداب و رسوم، زبان و گویش، محل و سبک زندگی، یکی از مهم‌ترین موارد افتراقی است که باعث ایجاد اختلال در روابط و طلاق می‌گردد. فقدان زمینه مشترک فرهنگی، امکان برقراری ارتباط مثبت را دشوار می‌سازد و افراد را به صورت جزیره‌های مستقل از یکدیگر در می‌آورد. تفاوت زن و شوهر از حیث فرهنگی می‌تواند باعث یادگیری انتظارات گوناگون در مسائلی مانند: ماهیت و محتوای نقش‌های زناشویی گردد که زمینه بروز ناسازگاری و به تبع آن، تزلزل خانواده را فراهم سازد، در حالی که تشابه فرهنگی آن دو مبنایی برای تعریف‌ها، علائق و درک‌های مشترک فراوان به دست می‌دهد و از این راه به ثبات و استحکام خانواده یاری می‌رساند. مفاهیم به دست آمده از اظهارات افراد نیز به صراحت و کرات مؤید عدم همسان همسری و کفویت و وجود تفاوت

درگیری‌ها مؤثرند. در خانواده‌هایی که تضاد فکری و عقیدتی بسیار و اختلاف مذهبی ریشه‌دار است، کشمکش‌ها بسیار پردامنه است؛ تا حدی که گاهی برای رهایی از عذاب حاصل از این تضادها حاضر می‌شوند تن به جدایی و متارکه دهند. کفویت و همسان همسری، به معنای عام، شرط لازم در هم‌زیستی بی‌دغدغه زوجین و محوری‌ترین نقطه وفاق و همبستگی آنهاست که این به دلیل تأثیری است که در جذب کاهش سوء تفاهم‌ها، محبت متقابل و حل آسان‌تر مشکلات احتمالی دارد.

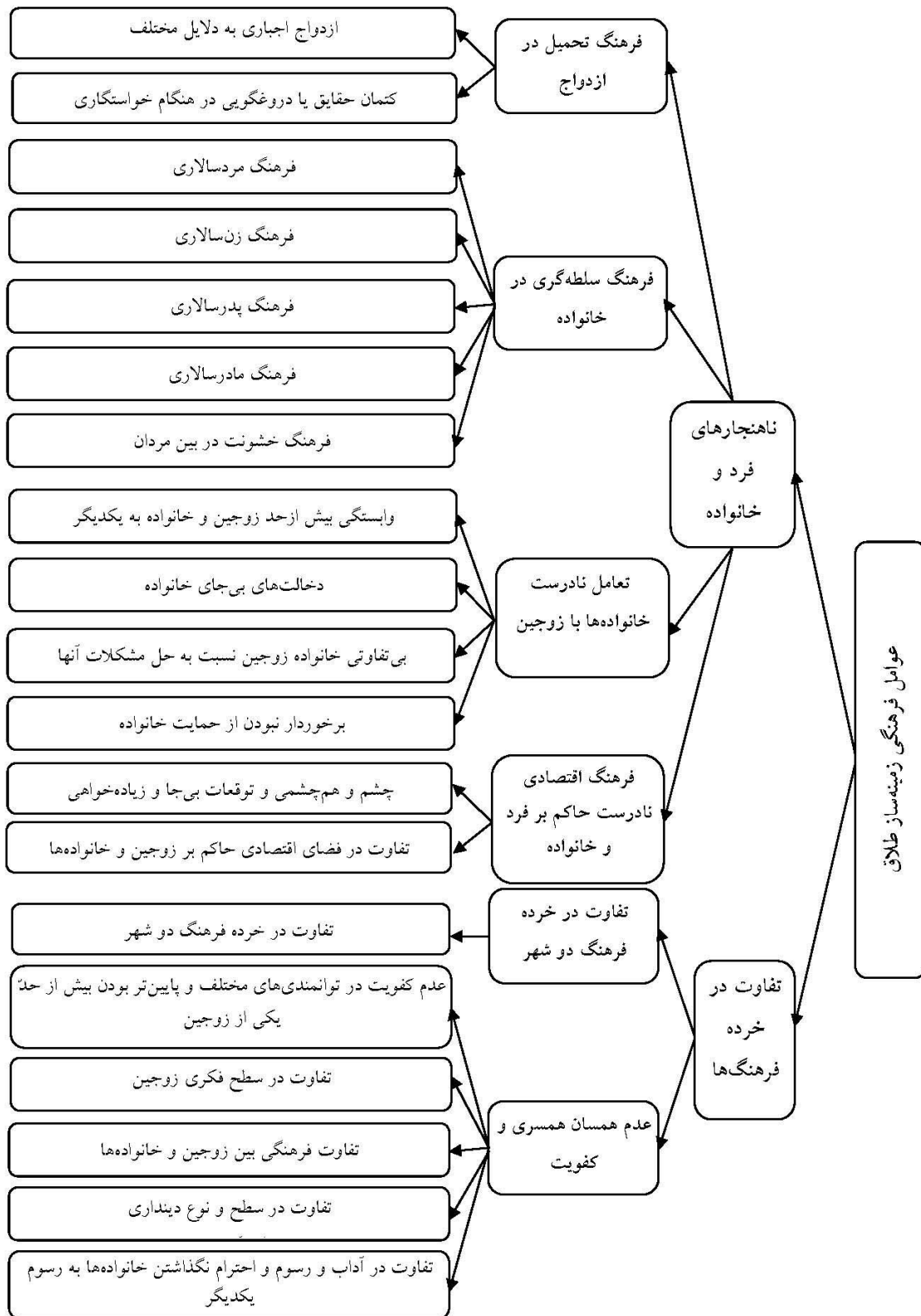
"خیلی از نظر اجتماعی و فکری پایین‌تر از من بود؛ برای همین می‌خواست خلأها و کمبودهایش نسبت به من را، با اذیت به من، خرد کردن من و تحت فشار و منگنه قراردادن من جبران کند." همچنین، در کنار تفاوت در آداب و رسوم، بی‌احترامی و کنارنیامدن خانواده‌ها با رسوم یکدیگر، توصیفی بود که در اغلب مصاحبه‌ها به عنوان عامل آزاردهنده‌ای به آن اشاره شد. از دیگر مصادیق عدم کفویت، تفاوت در سطح و نوع دینداری زوجین است که نه تنها تفاوت مذهبی، بلکه تفاوت در کیفیت اجرا و عمل به یک مذهب و شدت و ضعف آن نیز در ایجاد



تجارب مردان و زنان طلاق گرفته از عوامل فرهنگی زمینه‌ساز طلاق



تجارب مردان و زنان طلاق گرفته از عوامل فرهنگی زمینه‌ساز طلاق زمینه



تجارب مردان و زنان طلاق گرفته از عوامل فرهنگی زمینه‌ساز طلاق

بحث و نتیجه‌گیری

عوامل فرهنگی به صورت درهم تنیده‌ای از دوران قبل از ازدواج تا هنگامه انتخاب و هنگام مراحل ازدواج و زندگی مشترک و هنگام فرزندآوری؛ در تداوم، پایداری و موفقیت زندگی مشترک یا به عکس، تزلزل و نابودی آن نقش بسزایی ایفا می‌کنند.

یافته‌های مستند پژوهش، عدم پابندی فرد و خانواده به ارزش‌های مذهبی و اخلاقی را در کم‌رنگ شدن آنان به‌خصوص در ارتباط با جنس مخالف نشان داد. "رواج نسبت‌گرایی در اصول ثابت اخلاقی و تردید در امور مقدس، همچنین، کم شدن وفاداری و تقید زن و مرد به خانواده و کم‌رنگ شدن غیرت برای مردان و حیا برای زنان، افزایش روابط جنسی خارج از چارچوب ازدواج که از آثار سست شدن ارزش‌های اخلاقی است، آثار شگرفی بر حیات خانوادگی داشته است (ملک‌زاده، 1387: 263). نتایج پژوهش‌های جلیلیان (1378) در مورد ریخته شدن قبح طلاق و پاریس و لاکي (1991) در مورد فروپاشی خانواده‌ها به علت سقوط ارزش‌های مذهبی و اخلاقی و آماتور و راجرز (1997) در مورد خیانت فرد نسبت به همسر به عنوان یکی از عوامل طلاق و ساینی (1995) هم‌راستا با یافته‌های این بخش از پژوهش است. ساینی با مطالعه تطبیقی در 66 کشور نشان داد که هرچه زنان در جامعه بیشتر با مردان مرتبط باشند، میزان طلاق بالاتر خواهد بود.

عدم پابندی به ارزش‌های اجتماعی نیز خود را در افزایش توقعات، انحرافات و نارضایتی جنسی، تغییر در نقش‌های جنسیتی، تأثیر منفی رسانه‌ها و وجود باورهای نادرست در فرد نشان داد. حضور بی‌قاعده ماهواره و اینترنت در خانه‌ها، ذائقه جنسی را افزایش داده و از جذابیت زن و شوهر برای یکدیگر کاسته است. علاوه بر این، افزایش حضور در مجالس دوستانه و خانوادگی، بدون رعایت قواعد اخلاقی به بی‌تفاوتی مرد در مقابل رفتارهای جنسی همسر منجر شده است (قاسم‌پور، 1387: 6). یافته‌های این بخش با نتایج پژوهش

پاریس و لاکي (1991) در مورد آزادی‌ها و روابط جنسی زوجین خارج از محیط زناشویی و رابطه‌اش با میزان ناسازگاری و تلاشی زندگی همسوست. حکیم و زاهدی‌فر (1389) نیز در پژوهشی، همسر دوم را عاملی برای طلاق یافتند. از طرف دیگر، باورهای نادرست؛ یعنی نگرش نادرست نسبت به همسر، زندگی و اطرافیان یا آرمان‌گرایی در توقعات از آنان و نیز خودبرتربینی فرد، نه تنها موجب سختی در انتخاب و چه‌بسا انتخاب ناصحیح می‌شوند، که با ورود فرد به زندگی مشترک، باعث دل‌سردی او از همسر و زندگی خواهد شد. یافته‌های این قسمت، با نتایج پژوهش کاظمی‌پور (1387) پیرامون تغییر نگرش نسبت به ازدواج همسوست. لذا با توجه به اهمیت نگرش در شکل‌دهی رفتار فرد و عملکرد او در مقابل مسائل مختلف زندگی، علاوه بر لزوم تغییر نگرش‌های نامطلوب در جامعه، باید به همسانی نوع نگرش در بین زوجین و عوامل مؤثر بر آن؛ از جمله همسان فرهنگی بیشتر عنایت شود؛ اما تقسیم کار جنسیتی نیز در دوران کنونی به موضوعی مسأله‌ساز در زندگی زناشویی تبدیل شده، که علت آن را باید در تغییرات فرهنگی و ارزشی جوامع جدید جستجو کرد (بستان، 1388: 210). مضامین به‌دست‌آمده نیز با یافته‌های ثنائی‌ذاکر و باقریان‌نژاد (1382) و ساینی (1995) مطابقت دارد.

یافته‌های پژوهش در مورد ناهنجاری‌های فرد و خانواده، بیانگر فقدان آمادگی و مهارت آنان برای انتخاب و زندگی مشترک، فقدان مهارت جنسی، عدم توانایی حل مشکل و تعارض، فرهنگ تحمیل در انتخاب همسر، سلطه‌گری، فرهنگ اقتصادی نادرست و تعامل ناشایست خانواده‌ها و زوجین بود. در این میان، انتخاب همسر از مهم‌ترین مراحل تعیین‌کننده سرنوشت خانواده است. کارشناسان بر این باورند که بسیاری از مشکلات و اختلالات خانوادگی از ضعف مجاری اطلاع‌رسانی، شتابزدگی و عدم انجام پژوهش‌های دقیق در مرحله‌گزینش، اعتماد بی‌مورد به اظهارنظرهای واسطه‌ها و اطرافیان، جدی نگرفتن برخی نقاط ضعف مهم یا

مشاجره بر سر قدرت، بیانگر بروز احساس سلطه‌گری تا مرز خشونت و درگیری جسمی با همسر بر سر اختلافات جزئی و حتی ساختگی برای اثبات برتری خود است که در جامعه پیشرفته فکری، فرهنگی و ارتباطی امروز جای تأمل بسیار دارد. در کنار این همه، نوع تفکر و نگاه فرد به مسایل اقتصادی، تعیین‌کننده مشی اقتصادی وی است و اختلاف در فرهنگ اقتصادی زوجین خود به اختلال در روابط آنان منجر می‌گردد. این همه "ناشی از تغییرات فرهنگی در دو دهه گذشته است که تأثیرات عمیقی در رفتار اقتصادی و انتظارات عمومی داشته است" (ملکزاده، 1387: 259). نتایج پژوهش آماتور و راجرز (1997) راجع به نقش ولخرجی نامعقول در وقوع طلاق و نتایج پژوهش پاریس و لاک (1991) پیرامون کار بیش از حد همسر برای درآمد بیشتر به عنوان عامل زمینه‌ساز طلاق مؤید یافته‌های این پژوهش است. همچنین، دلشادنوقانی و همکاران (1390) و نظری (1390) در پژوهش‌های خود به نوعی نقش خانواده را در جریان وقوع طلاق نشان داده‌اند که بر یافته‌های پژوهش منطبق است. نوع تعامل خانواده و زوجین می‌تواند نقش مهمی در پایداری زندگی زناشویی زوجین یا بالعکس در تزلزل و انحلال آن ایفا کند.

در نهایت، تفاوت در خرده فرهنگ‌ها ناشی از تفاوت در خرده فرهنگ شهرها و عدم کفویت زوجین در زمینه‌های مختلف، سهم زیادی در یافته‌های پژوهش داشت. "اعضای یک خرده فرهنگ همواره بهتر یکدیگر را درک کرده، تمایل بیشتری برای جذب یکدیگر دارند. هر فرهنگ برای اعضای خود زمینه‌های مشترکی را فراهم می‌آورد که باعث رفتار یکسان و یگانه می‌شود و همین رفتار یگانه موجب نزدیکی آنان به یکدیگر شده، تأثیر مضاعفی بر رابطه آنان القا می‌کند" (فرهنگی، 1382: 240). کفویت و همسان همسری، به معنای عام، شرط لازم در هم‌زیستی بی‌دغدغه زوجین و محوری‌ترین نقطه وفاق و همبستگی آنهاست. این ناشی از تأثیری است که در جذب محبت متقابل، کاهش سوء تفاهم‌ها

توجیه آنها، بزرگنمایی برخی ویژگی‌های غیرمهم، کم‌توجهی به اوصاف بایسته و در مواردی فریبکاری و اغفال آگاهانه نشأت می‌گیرد (ملکزاده، 1387: 259). این همه ناشی از ناآگاهی فرد و خانواده از شیوه صحیح انتخاب است. پژوهش‌های جلیلیان (1378)، مبنی بر وقوع طلاق بر اثر شناخت ناکافی قبل از ازدواج، نیز نشان‌دهنده اهمیت انتخاب صحیح فرد برای برخورداری از یک زندگی زناشویی پایدار و رضایت‌بخش است. از طرفی "فرزندانی که برای عضویت در گروه خانوادگی یا اجتماع تربیت نمی‌شوند، کم‌تحمل و زودرنج هستند و نمی‌توانند با شرایط مختلف سازگار شوند و در برابر ناملایمات واکنش سازنده نشان دهند." (قاسم‌پور، 1387: 12) پژوهش ثنائی‌ذاکر و باقریان‌نژاد (1382) نیز مبین ابعاد نارضایتی زنان و مردان متقاضی طلاق شهر اصفهان از مشکل در حل تعارض است. همچنین، ویسمن (1997) نداشتن مدیریت تعارض را، از جمله عوامل ناسازگاری و طلاق ذکر کرد. می‌توان گفت که اگرچه حذف تمامی مشکلات از زندگی‌های زناشویی امری محال است؛ اما با آموزش مدیریت حل تعارض به دختران و پسران و زوجین و نهادینه کردن فرهنگ صبر و سازش و استفاده از مراکز مطمئن مشاوره، می‌توان دامنه اختلافات و تعارضات را محدود و ایمن ساخت. از سویی، تأثیر روابط جنسی در استحکام زناشویی به قدری است که برخی ابراز کرده‌اند با وجود علاقه بسیاری که به همسر خود دارند، دیگر قادر به ادامه زندگی با او نیستند؛ زیرا او همواره از برقراری رابطه جنسی طفره می‌رود (شلسینگر، 1386: 92). یافته‌های پژوهش فروتن و جدیدمیلانی (1387) در مجتمع قضایی خانواده تهران نیز نشان داد بیشتر افراد درخواست‌کننده طلاق از زندگی جنسی خود رضایت نداشتند؛ اما غالباً به علت حجب و حیا از بیان مشکلات جنسی خود به عنوان یکی از دلایل اصلی طلاق شرم داشتند. همچنین، یافته‌ها در مورد مفهوم فرهنگ سلطه‌گری همسو با پژوهش‌های معین و همکاران (1389)، آماتور و راجرز (1997) و ویسمن (1997)، با عنوان

بستان (نجفی)، ح. (1388). *اسلام و جامعه شناسی خانواده*، چاپ چهارم، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

پورحسین، ر. (1386). *رسانه‌های جمعی و مشکلات خانوادگی؛ تقویت نظام خانوادگی و آسیب‌شناسی آن*، جلد دوم، چاپ دوم، گردآورنده معاونت پژوهش، قم: مؤسسه امام خمینی.

ثنایی‌ذاکر، ب، باقریان‌نژاد، ز. (1382). «بررسی ابعاد نارضایتی زناشویی زنان و مردان متقاضی طلاق در شهر اصفهان»، *مجله دانش و پژوهش در روان‌شناسی، اصفهان: دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان*، ش 15، ص 61-78.

حاج‌علی‌اکبری، م. (1387). *مطلع عشق (گزیده‌ای از رهنمودهای حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای)*، چاپ سیزدهم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

حق‌شناس، ج. (1388). *آسیب‌شناسی خانواده (مجموعه مقالات)*، تهران: مرکز امور زنان و خانواده ریاست جمهوری.

حکیم، م؛ زاهدی‌فر، ب. (1389). «علل طلاق و راهبردهای کاهش آن از دیدگاه قرآن کریم»، *مطالعات راهبردی زنان*، ش 49، ص 239-348.

جدیدمیلانی، م؛ فروتن، ک. (1387). «بررسی شیوع اختلالات جنسی در متقاضیان طلاق مراجعه‌کننده به مجتمع قضایی خانواده»، *دانشور*، ش 78، ص 37-42.

جلیلیان، ز. (1378). *عوامل اجتماعی مؤثر بر طلاق در شهر تهران*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علامه طباطبایی.

دلشادنوقابی، ع و همکاران. (1390). «بررسی وضعیت و عوامل مرتبط با طلاق از دیدگاه زوجین مطلقه شهر گناباد 1388-1387»، *افق دانش*، ش 1، ص 35-44.

و حل آسان‌تر مشکلات احتمالی دارد. نتایج پژوهش حکیم و زاهدی‌فر (1389)، آقاجانی‌مرسا (1384) و کوردک (1993) نیز مبین وجود مشکلات زناشویی در بین زوجین دارای تفاوت‌های زیاد در فرهنگ، گرایش‌ها، ارزش‌ها و عقاید است.

بررسی یافته‌ها نشان داد که مجموع عوامل هم به‌طور مستقیم و هم غیرمستقیم و از طریق ایجاد بستر برای بروز سایر عوامل در وقوع طلاق مؤثرند؛ برای مثال، شیوع بیماری‌های روانی، ضرب‌وشتم، مشکلات اقتصادی و حتی اعتیاد که به‌شدت در میان عوامل طلاق کثرت دارند؛ اگرچه خود می‌توانند عوامل مستقلی برای بروز طلاق باشند؛ اما تأثیر فرهنگ حاکم بر جامعه در پیدایش، تشدید و کثرت آنها غیرقابل اغماض است. در مجموع، می‌توان نتیجه گرفت که مجموعه عوامل فرهنگی ناشی از فرهنگ جامعه، خانواده و فرد، به شایسته انتخاب‌نکردن و شایسته ادامه‌ندادن زندگی مشترک منجر می‌گردد و این، فرد و جامعه را با آسیب‌ها و پیامدهای مخرب و متعدد فردی، اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی مواجه می‌سازد که حل نمودن هر یک از آنها آسان‌تر از حل معضل طلاق نیست. پس بجاست با ایجاد یک تولید واحد و متمرکز در امر ازدواج و طلاق در کشور، با رصد مستمر مسائل و اتخاذ سیاست‌های راهبردی جامع‌نگر، دقیق و کاربردی به اصلاح، ارتقا و استحکام نهاد خانواده پرداخت.

منابع

آقاجانی‌مرسا، ح. (1384). «عوامل مؤثر در طلاق بر حسب طبقه اجتماعی، مورد: شهر تهران»، *مجله جامعه‌شناسی*، سال اول، ش 2، ص 31-64.

امیدی‌شهرکی، م، همکاران. (1388). *نگاهی نوبه ازدواج به موقع، آگاهانه، آسان و پایدار، سازمان ملی جوانان تهران*، طرح پژوهشی.

بدر ل، همکاران. (1380). *روان‌شناسی اجتماعی*، ترجمه: ح گنجی، تهران: نشر ساوالان.

نظری، ع. (1390). تحلیل جامعه‌شناختی عوامل مؤثر بر گرایش زوجین به طلاق در استان اصفهان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان.

نعیمی، م. (1390). «تأثیر تعامل خانواده و ماهواره در بروز پدیده طلاق (مطالعه موردی شهر گرگان)»، جامعه‌شناسی مطالعات جوانان، ش 1، ص 191 -

211

Amato, P. R. Royers, S. J. (1997) "A Longitudinal Study of Marital Problems and Subsequent Divorce". *Journal of Marriage and Family*, N. 59, p: 612-624.

Baucom, D.H. Hahlweg, K. Atkina, D.C. Engel, J. (2002) "Long Term Prediction of Marital Quality Following a Relationship Education Program: Being Positive in a Constructive Way", *Journal of Family Psychology*, N. 2(3), p. 448-455.

Creswell, J.W. (2007) *Second editin qualitative inquiry and research design: Choosing Among Five Approaches*.

Fain, S. Lui, H. (2004) "Extramarital Affairs. Marital Satisfaction and Divorce: Evidence from Hong Kong". *Contemporary Economic Policy*, N. 22 (4), p.442-455.

Kurdek, L. A. (1993) "Predicting Marital Dissolution: A 5 Year Prospective Longitudinal Study of Newly Wed Couples", *Journal of Personality and Social Psychology*, N. 64, p 221-242.

Paris, O. lucky, A. (1991) "Longitudinal Study Marital Satisfaction", *Sociology & Social Research*, N. 50, p. 212-216.

Petty, B. D. (2008) *Marriage education: A grounded theory study of the positive influence of the educational experience on the marriage relationship*. University of Idaho.

Pope, J. Means, M. Dowd, D. (2005) "Attributions and Marital Satisfaction: The Mediated Effects of Self-Disclosure", *Journal of Family and Consumer Sciences*, Vol. 97, No. 11, p 22-25.

Sabini, J. (1995) *Social Psychology*, New York and London, W. W. Norton & Company.

Whisman, M. A. Dixon, A. E. Johnson, B. (1997) "Therapists Perspective of Couple Problems and Treatment Issues in Couple Therapy". *Journal of Family Psychology*, N. 11, p 361-366.

www.nitawriter.wordpress.com

ساروخانی، ن. (1388). مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده، چاپ یازدهم، تهران: سروش.

سعادت، ن؛ دبیبی، ا. (1385). «تعیین فراوانی علل طلاق در مراجعین دادگاه خانواده اهواز سال 84-1383»، دانش و تندرستی، دوره 5، ص 179-199.

سلماسی، م. (1390). «نقد و بررسی روند قضایی طلاق»، حوراء، دومانه علمی، فرهنگی و اجتماعی زنان، ش 40، ص 43-45.

شاه‌سیاه، م؛ همکاران. (1389). «تأثیر آموزش جنسی بر بهبود رضایت زناشویی زوجین شهر اصفهان»، تحقیقات نظام سلامت، ش 4، ص 690-697.

شلسینگر، ل. (1386). قدرت زن، ترجمه: د. آذیری، تهران: انتشارات ثالث.

صدیقی ارفعی، ف و نیازی، م. (1388). روان‌شناسی طلاق (نظریه‌ها و دیدگاه‌ها)، تهران: نشر دعوت.

فرهنگی، ع. (1382). ارتباطات انسانی، جلد اول، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

قاسم‌پور، ف. (1390). «نگاهی دوباره به طلاق»، حوراء، دو ماهنامه علمی، فرهنگی و اجتماعی زنان، ش 40، ص 3-13.

قائمی، ع. (1386). نظام حیات خانواده در اسلام، چاپ دهم، تهران: انتشارات انجمن اولیاء و مربیان.

کاظمی پور، ش. (1387). سنجش نگرش جوانان نسبت به ازدواج و شناخت آثار و پیامدهای این نوع از ازدواج‌ها با تأکید بر ازدواج‌های دانشجویی، پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی تهران، طرح پژوهشی.

مظاهری، ع و همکاران. (1388). «رابطه سبک همسرگزینی با کیفیت و پایداری ازدواج»، فصلنامه راهبرد فرهنگ، ش 5، ص 55-71.

ملک‌زاده، ف. (1387). آسیب‌شناسی طلاق و بررسی آن در حقوق مدنی، تهران: انتشارات دبیزش.